

فرصت‌های نابرابر و مشارکت اقتصادی زنان

غلامرضا غفاری،* نریمان یوسفی**

(تاریخ دریافت ۹۷/۰۹/۱۵، تاریخ پذیرش ۹۸/۰۴/۱۵)

چکیده: مشارکت اقتصادی گسترده مقدمه توسعه و تعالی نظام اجتماعی است. در این ارتباط، کنش‌های اقتصادی زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت، مهم است. مقاله حاضر با دست‌مایه قرار دادن نظریه‌های نابرابری‌های جنسیتی و با استفاده از داده‌های ثانویه ارائه شده در مجمع جهانی اقتصاد و سازمان بین‌المللی کار، به بررسی و تحلیل تأثیر فرصت‌های نابرابر جنسیتی بر مشارکت اقتصادی زنان می‌پردازد. برای آزمون فرضیات پژوهش از داده‌های ۱۴۳ کشور از نقاط مختلف جهان در سال ۲۰۱۷ استفاده شده است. بر اساس نتایج، نرخ مشارکت اقتصادی زنان با شاخص فرصت‌های نابرابر جنسیتی رابطه‌ای متوسط، مثبت و کاملاً معنی‌دار دارد ($T=0,508$ و $SIG=0,000$). همچنین، تحلیل رگرسیون خطی نشان می‌دهد که ابعاد فرصت‌های نابرابر جنسیتی (اقتصادی، آموزشی و سیاسی) حدود ۴۲ درصد تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای مورد مطالعه را تبیین می‌کند. در کل، فرصت‌های نابرابر جنسیتی یک محدود کننده در کنش اقتصادی زنان است.

مفاهیم اصلی: مشارکت اقتصادی، زنان، فرصت‌های نابرابر، شکاف جنسیتی و نابرابری جنسیتی، فمینیسم.

ghaffary@ut.ac.ir

*. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است.

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی است (نویسنده مسئول)

nyosofi@yahoo.com

مجله جامعه‌شناسی ایران، نوزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۷، ص ۶۷-۹۸

مقدمه

مشارکت اقتصادی جزء لاینفک توسعه اقتصادی است و عدم بسترسازی برای مشارکت، علاوه بر نظام اقتصادی، نظام اجتماعی را نیز به چالش می‌کشد. از حیث کارکردی، مشارکت اقتصادی را ساز و کاری برای بقا، توسعه و تعالی نظام اجتماعی می‌دانند. از این‌رو، امروزه کم‌تر نوشته‌ای را در ادبیات توسعه می‌توان یافت که از مشارکت و به‌صورت خاص مشارکت اقتصادی به‌عنوان موتور محرکه توسعه، بحثی به میان نیاورده باشد

در این ارتباط، جایگاه زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت جوامع، سرمایه انسانی نیروی کار و کنش‌های اقتصادی آنان مهم است. تا به حدی که در دنیای امروز یکی از نشانه‌های توسعه یافتگی جوامع مشارکت زنان در نظام اقتصادی بوده و دسترسی آنان به فرصت‌های اقتصادی و اشتغال، بیان‌کننده موقعیت اجتماعی زنان در کشورهای مختلف است.

علاوه بر این‌که از حیث کارکردی، مشارکت زنان در بازار کار نقش کلیدی در توسعه دارد، از حیث شهروندی و این یک حق است؛ حقی که استقلال، رفاه، سلامت روانی، اعتماد به نفس، بهبود کیفیت زندگی و ... را برای ایشان به ارمغان می‌آورد و در سطح کلان، رشد و توسعه اقتصادی، سلامت اقتصادی، کاهش هزینه‌های اجتماعی، جلوگیری از تضاد و ... را به دنبال دارد (مامن و پاکسون، ۲۰۰۰، ۱۴۱).

واکاوی ادبیات موضوع حاکی از آن است که فهم و تحلیل کنش‌های اقتصادی زنان از جمله مشارکت اقتصادی آنان امری پیچیده است که در اصل دلالت صرف بر عملکردها و فعالیت‌های اقتصادی نداشته، بلکه با وجوه اجتماعی، فرهنگی و شناختی افراد نیز مرتبط است. با تاسی از وبر به‌عنوان یکی از نخستین اندیشمندان جامعه‌شناسی اقتصادی، کنش‌های اقتصادی زنان، "پدیده اقتصادی"، متأثر از "پدیده‌های مربوط به اقتصاد" و مؤثر بر "پدیده‌های مشروط به اقتصاد" است (وبر، ۱۳۷۸، ۶). به‌عبارت دیگر، صرفاً توجه به رویکردهای نظری اقتصاد در تحلیل این کنش کافی نیست، بلکه تمسک به رویکردی بین‌رشته‌ای مورد تأکید است.

با این وصف، مشارکت اقتصادی زنان نه در خلاء، بلکه متأثر از عوامل متعدد و در بستر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی رخ می‌دهد. این کنش اقتصادی متأثر از متغیرهای متعدد در سطوح خرد تا کلان از جمله نابرابری‌های جنسیتی است. در این ارتباط و در حالی که قرن بیستم با جنبش گسترده برابری جنسیتی شناخته می‌شود و این امر منجر به فرصت‌های بهتر مخصوصاً در کشورهای صنعتی شده است، اما در کشورهای در حال توسعه برابری هنوز یک هدف دور دست است (باس و اسپیلمن، ۲۰۰۶، ۳۶۲). به‌طور کلی و در سطوح مختلف رد پای نابرابری جنسیتی تقریباً در همه ابعاد زندگی زنان آشکار است و این امر نقشی تعیین‌کننده در مشارکت زنان در بازار کار دارد.

از این‌رو، مقاله حاضر بر آن است که به بررسی نقش فرصت‌های نابرابر جنسیتی در مشارکت زنان در نیروی کار^۱ بپردازد. فرصت‌های نابرابر جنسیتی، سازه‌ای^۲ است که با توسل به آن به بررسی تأثیر نابرابری‌های جنسیتی در دسترسی به فرصت‌ها در مشارکت اقتصادی زنان پرداخته می‌شود.

مسأله پژوهش

مشارکت گسترده شهروندان و به‌ویژه زنان در بازار کار نقش عمده‌ای در توسعه جوامع دارد. از این‌رو، در چند دهه اخیر روند عمومی اشتغال زنان در فعالیت‌های اقتصادی به‌ویژه در جوامع شهری صعودی بوده و این امر فرصت‌هایی را برای اقتصاد کشورهای متبوعشان ایجاد کرده است. در حالی که در کشورهای پیشرفته زنان سهم خویش را در اشتغال و مشاغل تخصصی در سطح وسیعی افزایش داده‌اند، این روند در کشورهای در حال توسعه کندتر است. در این کشورها زنان بیش‌تر در خانه‌داری، بخش کشاورزی و فعالیت‌های غیررسمی نقش ایفا می‌کنند (نحوی، ۱۳۹۱، ۱۴۸).

بر اساس برآوردهای سازمان بین‌المللی کار، میانگین نرخ مشارکت اقتصادی مردان و زنان ۱۵ ساله و بیش‌تر جهان در سال ۲۰۱۷ برابر با ۶۳/۰ درصد گزارش شده، که این نرخ برای مردان ۷۳/۵ و برای زنان ۵۲/۳ درصد بوده است. به‌عنوان یک واقعیت عام، همواره نرخ مشارکت اقتصادی زنان نسبت به مردان کم‌تر بوده است. با این‌حال، بررسی این نرخ بر حسب جنس، حاکی از فاصله بسیار زیاد مقدار نرخ مشارکت مردان و زنان کشورهای مختلف در بازار کار دارد. در حالی که میانگین جهانی این نرخ برای مردان ۷۳/۵ درصد با حداکثر ۹۳/۸ و حداقل ۴۶/۱ درصد گزارش شده است؛ میانگین این نرخ برای زنان ۵۲/۳ درصد با حداکثر ۸۶/۳ و حداقل ۱۲/۰ درصد گزارش شده است (سازمان بین‌المللی کار، ۲۰۱۷). با این شرح، در حالی که فرصت‌های نابرابر جنسیتی (شکاف جنسیتی) در کشورهای با نرخ مشارکت اقتصادی بالا، حداقل (۰/۷۱) است، این عدد در کشورهای با نرخ مشارکت اقتصادی پایین، حداکثر (۰/۲۶) است. به تعبیری، نرخ مشارکت زنان در بازار کار، تعیین‌کننده نرخ مشارکت اقتصادی کل و جایگاه کشورها در عرصه جهانی است. علت تفاوت آماری عمده نرخ مشارکت اقتصادی کشورها، دامنه وسیع تغییرات این نرخ برای زنان در کشورهای مختلف است.

همچنین، بررسی نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته حاکی از آن است که بیش‌ترین مقدار مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای توسعه‌یافته و کم‌ترین آن در کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته خاورمیانه اتفاق افتاده است (همان). از حیث تحلیلی، به نظر می‌رسد زنان در کشورهای مختلف شرایط محیطی و ساختارهای

1. women labour force participation
2. construct
3. Internationa Labour Organization (ILO)

متفاوتی را تجربه می‌کنند که این بسترها بر میزان مشارکت اقتصادی آنان در نیروی کار موثر است. به‌عنوان مثال و به نقل از لرنر، زنان کشورهای خاورمیانه در حالی باید کنش‌های اقتصادی را تجربه کنند که نابرابری‌های جنسیتی گسترده است (لرنر، ۱۳۸۳، ۲۸). براساس آمارهای بین‌المللی، به‌طور کلی کشورهای خاورمیانه با نابرابری جنسیتی دست و پنجه نرم می‌کنند. نابرابری جنسیتی در دسترسی به فرصت‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، یکی از چالش‌های مهم برای کشورهای منطقه خاورمیانه است. شواهد تجربی نشان می‌دهد که نابرابری جنسیتی عملکرد اقتصادی کشورها را مختل می‌کند، توانایی آن‌ها در بهره‌مندی از ظرفیت‌هایشان را کاهش می‌دهد و سرانجام رشد و بهره‌وری اقتصادی را کند می‌کند. در دسترس بودن فرصت‌های برابر یکی از عوامل اصلی در شکل‌گیری کنش‌های بشری از جمله کنش‌های اقتصادی زنان است (همتی، ۱۳۹۲، ۱؛ مامن و پاکسون، ۲۰۰۰، ۱۴۴)

بنابراین، مسأله این پژوهش بررسی تأثیر فرصت‌های نابرابر جنسیتی در مشارکت اقتصادی زنان است. متناظر با مسأله پژوهش، سوال اصلی پژوهش این است که نقش فرصت‌های نابرابر جنسیتی بر مشارکت اقتصادی زنان چیست؟

مبانی و دیدگاه‌های نظری

مشارکت اقتصادی زنان در فعالیت‌های اقتصادی در طول تاریخ افت و خیزهای متعددی را تجربه کرده است. به‌طور سنتی و در دوران پیشاصنعتی، با وجود گونه‌های خاص از تقسیم کار، زنان در درون و در کنار خانواده به فعالیت‌های اقتصادی پرداخته و مشارکت حداکثری را تجربه می‌کردند. متعاقب آن و با گذر به عصر صنعتی و جدایی کار از خانه، اشتغال زنان در بیرون از خانه با موانعی مواجه شد و به حداقل رسید. اما اکنون، با وجود این‌که اهمیت و نقش مشارکت زنان در فرایند رشد و توسعه اقتصادی درک شده است، با این‌حال میزان مشارکت اقتصادی آنان در جوامع از دامنه تغییرات بسیار بالایی برخوردار است (گرت، ۱۳۹۲، ۱۲۳-۱۲۱).

در سطوح کلان، پژوهش‌های انجام یافته به علل مختلفی از جمله عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... در مشارکت اقتصادی زنان پرداخته‌اند. در این ارتباط، پژوهشگران با توجه به علایق شناختی خویش، سهم متغیرهای خاص را برجسته نموده‌اند. برخی از آنان باورهای دینی و عوامل اجتماعی و فرهنگی را مانعی بر سر راه اشتغال زنان در کشورهای مسلمان دانسته‌اند و بر این باورند که این عوامل به مثابه سدی بر سر راه به فعلیت رسیدن توانمندی زنان قرار گرفته‌اند. در مقابل گروهی دیگر مشکلات اقتصادی را مهم‌ترین بازدارنده حضور زنان در بازار کار معرفی می‌کنند (بلوم و برندر، ۱۹۹۳؛ کلارک، رامسبی و آدلر ۱۹۹۱، سراج، ۱۹۸۴). با این وصف، پژوهش حاضر با

استفاده از سازه فرصت‌های نابرابر جنسیتی بر آن است که به بررسی نقش نابرابری‌های جنسیتی در مشارکت اقتصادی زنان بپردازد. در این ارتباط، فرض محوری این است که مشارکت اقتصادی محدود زنان در نیروی کار خود نوعی نابرابری جنسیتی و متاثر از نابرابری‌های جنسیتی دیگر است. این فرض متاثر از رویکرد اثرات ابزاری^۱ نابرابری جنسیتی بر عملکرد اقتصادی در ارتباط با توسعه است (کلاسون و لامانا، ۲۰۰۹، ۹۱). بنابراین، نخست به تعریف مفاهیم مشارکت اقتصادی، نابرابری جنسیتی و سپس به بیان مبانی نظری مرتبط پرداخته می‌شود.

از مشارکت تعاریف متعددی شده است. فرهنگ انگلیسی آکسفورد مشارکت را کنش یا واقعیت شرکت و سهم داشتن معنی نموده است. آلن بیرو نیز اصطلاح مشارکت را به معنی سهمی در چیزی یافتن و از آن سود بردن و یا در گروهی شرکت جستن و با آن همکاری داشتن تعریف کرده است (نقل از غفاری، ۱۳۸۶، ۱۲). همچنین، مشارکت اقتصادی^۲، به مفهوم مشارکت در نیروی کار است و از این رو، از مشارکت اقتصادی به مشارکت در نیروی کار نیز یاد می‌شود. مشارکت اقتصادی، حضور بالفعل و بالقوه افراد در بازار کار است. به عبارتی، از نیروی کار به افراد شاغل یعنی کسانی که کاری انجام داده‌اند و افرادی که شاغل نبوده اما در جست‌وجوی کار هستند (بیکار)، نام برده می‌شود. نرخ مشارکت اقتصادی کسری است که صورت آن جمعیت فعال اقتصادی و مخرج آن جمعیت در سن کار، ضرب در صد می‌باشد (سازمان ملل متحد^۳، ۲۰۱۰، ۴۹).

نابرابری جنسیتی^۴ و شکاف جنسیتی^۵ در واقع امری واحد با دو مفهوم است. نابرابری جنسیتی وجود شرایط نابرابر برای زنان و مردان در دسترسی به شرایط یا موقعیت یکسان است، در حالی که فرصت‌های نابرابر جنسیتی، میزان نابرابری زنان و مردان در کسب یک شرایط یا موقعیت است. حسب دیدگاه‌های فمینیستی، نابرابری جنسیتی و شکاف جنسیتی ملازم یکدیگر هستند.

نابرابری یکی از ریشه‌دارترین سازه‌های مفهومی و نظری در ادبیات جامعه‌شناختی و اقتصادی است. در ادبیات موضوعی تقسیم‌بندی‌های متعدد از نابرابری صورت گرفته است. یکی از آن‌ها نابرابری بیرونی^۶ و نابرابری درونی^۷ است. نابرابری‌های بیرونی بر اساس شرایط اجتماعی تولد بر افراد اعمال می‌شود، یعنی آنچه که امروز از آن تحت عنوان پایگاه محول یاد می‌شود. به نظر دورکیم این نوع نابرابری در جوامع پیشاصنعتی غالب است. در مقابل نابرابری دورنی که در جوامع صنعتی رایج

-
1. instrumental
 2. economic Participation
 3. United Nations
 4. gender inequality
 5. gender gap
 6. external inequality
 7. internal inequality

است از مقتضیات تقسیم کار اجتماعی است و بر اساس استعدادهای فردی استوار است، یعنی آنچه که به‌عنوان پایگاه محقق از آن یاد می‌شود. دورکیم معتقد است افراد بایستی اجازه داشته باشند تا مواضعی را که با آن‌ها بهترین برآزش را دارد، اشغال کنند. کربو بیان می‌دارد آنچه دورکیم انتظار دارد یک شایسته‌سالاری^۱ مبتنی بر برابری فرصت بود. به‌عبارتی، نابرابری بیرونی توزیع محولی جمعیت در مواضع اجتماعی موجود جامعه است. یعنی این‌که آحاد جامعه بر اساس ویژگی‌های محول مثل سن، جنس، طبقه و ... توزیع شوند (چلبی، ۱۳۷۵، ۱۹۵-۱۹۴).

نابرابری‌های بیرونی همان چیزی است که دیدگاه‌های فمینیستی بر آن ابرام دارند. در این ارتباط، یونی بنیشاب معتقد است که دوام نابرابری جنسی و ادارک برابری جنسی هر دو از یک زمینه جنسیتی بر می‌خیزد؛ یعنی مجموعه‌ای از فرایندهای تقسیم‌بندی جنسیتی با زیربنای پنهان اعمال قدرت و یا از ترتیبات فردی و سازمانی ناشی می‌شود که به صورتی نظام‌دار، تمایزات جنسیتی را بازتولید می‌کند. همچنین، مطالعات اخیر نشان داده‌اند که نابرابری جنسیتی خود ناشی از یک بافت جنسیتی است که در فرایندهایی پنهان به‌صورت نهانی و ماهرانه تمایزات جنسیتی را بازتولید می‌کند (ملک‌زاده، ۱۳۹۲، ۱۶۶).

فرصت‌های نابرابر جنسیتی دلالت بر نابرابری در دسترسی به منابع و فرصت‌ها در بین زنان و مردان دارد. این شاخص، ورای سطوح واقعی دسترسی زنان و مردان به منابع و فرصت‌ها است. شاخص فرصت‌های نابرابر یا شکاف جنسیتی از تقسیم مقدار خاص یک صفت در بین زنان به مقدار همان صفت در بین مردان به‌دست می‌آید. بدیهی است، این شاخص عدی بین صفر تا یک است. عدد یک به معنای برابری کامل و عدد صفر به معنای نابرابری کامل می‌باشد. به‌عبارتی، هر چه مقدار به‌دست آمده به عدد یک نزدیک‌تر باشد نابرابری/شکاف جنسیتی کم‌تر است و بالعکس (مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۱۷).

پیشینه تحقیق

در کنار موانع اقتصادی و غیراقتصادی موثر بر مشارکت اقتصادی پایین زنان، رویکرد نابرابری جنسیتی، تحت تأثیر دیدگاه‌های فمینیستی، نقش تبیینی برجسته‌ای دارد. بنابراین، در اینجا مروری به تعدادی از پژوهش‌هایی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به تأثیر نابرابری جنسیتی بر کنش و مشارکت اقتصادی و اشتغال زنان پرداخته‌اند، می‌شود.

صفایی‌پور و زادولی خواجه (۱۳۹۵)، در تحقیقی پیمایشی به بررسی موانع مشارکت اقتصادی زنان در شهر تبریز پرداخته‌اند. در این پژوهش، تبعیض و تفاوت در فرایندهای جامعه‌پذیری زنان و

مردان، صاحب سرمایه نبودن زنان، طرز تلقی و نگرش جامعه به وظایف زنان و فقدان نهادهای سیاسی مشارکتی به‌عنوان مهم‌ترین موانع مشارکت اقتصادی زنان شناخته شده‌اند.

کاوند و همکاران (۱۳۹۰)، با استفاده داده‌های موجود به بررسی مشارکت اقتصادی زنان و مردان سرپرست خانوار پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که به‌طور کلی مشارکت اقتصادی و امکان اشتغال زنان سرپرست خانوار از مردان سرپرست خانوار کم‌تر است. اما، در صورتی که زنان سرپرست خانوار از تحصیلات دانشگاهی برخوردار باشند، امکان شاغل شدن آنان نسبت به مردان بیش‌تر خواهد شد و از این‌رو، نقش بیشتری در اقتصاد خواهند داشت.

یاکوبا (۲۰۱۰)، نشان می‌دهد هم‌زمان با بهبود مشخه‌های اجتماعی اقتصادی زنان در مقایسه با مردان در آفریقای جنوبی، نرخ مشارکت اقتصادی آنان افزایش یافته است. در این ارتباط، وی به فراهم شدن فرصت آموزش و سطح تحصیلات زنان اشاره می‌کند.

کلس و لامنا (۲۰۰۹)، در تحقیقی پانلی به بررسی اثر نابرابری جنسیتی در آموزش و اشتغال بر رشد اقتصادی کشورهای منتخب می‌پردازند. بر اساس نتایج، نابرابری آموزشی منجر به سهم پایین‌تر زنان در اشتغال می‌شود و در نتیجه از ظرفیت نیمی از افراد جامعه در مسیر رشد اقتصادی استفاده کامل به‌عمل نمی‌آید.

ایورسن و روزن بلاث (۲۰۰۸)، استدلال می‌کنند اگر چه نابرابری جنسیتی عمومیت یافته، ولی این یک مانع در مشارکت اقتصادی زنان است. با این حال، در دهه‌های اخیر به‌طور چشم‌گیری زنان در بخش خدمات، یعنی جایی که قدرت بدنی زنان مزیت نسبی نیست شاغل شده‌اند. همچنین، اینان بیان می‌دارند علیرغم تبعیض علیه زنان، ترجیحات آنان نقش مهمی در مشارکت اقتصادی‌شان دارد. باس و اسپیلمن (۲۰۰۶) استدلال می‌کنند که نابرابری جنسیتی از طریق دلسرد کردن^۱ زنان از جستجوی کار، منجر به کاهش رشد اشتغال می‌شود.

همچنین، مامن و پاکسون (۲۰۰۰) گفته‌اند که نابرابری جنسیتی در کشورهای توسعه‌نیافته زیاد است و از جمله این نابرابری‌ها در عرصه اقتصادی، نابرابری در دستمزد است که حتی با وجود سطوح تحصیلی مشابه به‌منزله^۲ یک ضدانگیزه در مشارکت اقتصادی زنان موثر است.

وایت‌هوس (۱۹۹۲)، در تحقیقی با عنوان قانون و نابرابری جنسیتی در بازار کار، تاثیر نابرابری جنسیتی در دستمزد بر مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای اتحادیه اروپایی را مستند ساخته است. حسب این پژوهش، نابرابری جنسیتی در دستمزد، اثر مستقیم و متوسط بر مشارکت مشارکت اقتصادی زنان دارد.

السون (۱۹۹۹)، بیان می‌دارد که بازارهای کار نهادهایی هستند که حامل مسائل مربوط به

فرصت‌ها و نابرابری هستند. روابط اجتماعی متناظر در بازار کار آغشته به افکار غالبی هستند که با اقتدار مردانه توأم است. به گونه‌ای که کار عملاً به دو حوزه کار مردانه و کار زنانه تبدیل می‌شود. به عبارتی بازار کار در دل قوانین رسمی و غیررسمی یعنی ساختارهای اجتماعی جنسیتی احاطه شده و این ساختارهای نابرابر بر فعالیت اقتصادی زنان محدودیت اعمال می‌کنند. در مجموع، پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که مشارکت اقتصادی و اشتغال زنان در سطوح مختلف (موردی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی) مورد توجه پژوهشگران بوده است. به گونه‌ای که هر کدام از آن‌ها ابعاد و جوانبی از نابرابری‌های جنسیتی را به صورت مقطعی یا طولی مورد بررسی قرار داده‌اند. بر اساس نتایج تجربی پژوهش‌های صورت گرفته، به طور کلی تاثیر فرصت‌های نابرابر و دیگر ابعاد نابرابری جنسیتی بر مشارکت اقتصادی زنان مستند شده است. هر چند، پژوهشگران بسته به علائق خود یک یا چند مورد از نابرابری‌ها را موضوع کار خود قرار داده‌اند. با اینحال، نابرابری‌ها گسترده، اما قابل تقسیم‌بندی موضوعی (مثلاً اجتماعی، اقتصادی و ...) است.

دیدگاه‌های نظری

دیدگاه‌های نظری حول نابرابری جنسیتی در اصل ریشه‌های تفاوت زنان و مردان را نه در تفاوت‌های طبیعی، بلکه در اجتماعی شدن جنسیت و برساختن اجتماعی جنسیت می‌دانند (مرادی و همکاران، ۱۳۹۱، ۱۰۷). نابرابری‌های جنسیتی بخش زیادی از حوزه‌های زندگی اجتماعی و خصوصی زنان را در بر گرفته است. برخی از این نابرابری‌ها آشکار بوده و توسط جامعه و خود زنان نیز شناسایی و به آن واکنش نشان داده شده است. در مقابل تعداد بیش‌تری از این امور حتی توسط خود زنان به‌عنوان ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی پذیرفته، توجیه و طبیعی تلقی و بازتولید می‌شوند. فرض اصلی در نظریه‌های نابرابری جنسیتی در این است که موقعیت زنان در بازار کار و در خانه با یکدیگر مرتبط بوده و جزیی از یک نظام کلی اجتماعی است که در آن زنان تابع مردان هستند (ملک‌زاده، ۱۳۹۲، ۱۸۸).

بنابراین، در ادامه و در راستای اهداف پژوهش به بیان دیدگاه‌های نظری فمینیستی مرتبط با نابرابری جنسیتی، به‌منظور تبیین نظری نقش نابرابری جنسیتی بر کنش‌های اقتصادی زنان پرداخته می‌شود.

فمینیست‌های مارکسیست

این نظریه، جایگاه زنان در بازار کار را با ارجاع به نیازهای نظام سرمایه‌داری توضیح می‌دهد. به عبارت کلی، فمینیست‌های مارکسیست دلیل عمده ستم‌دیدگی زنان را بازداشتن آنان از تولید

عمومی^۱ می‌دانند. به‌زعم فمنیست‌های مارکسیست، وجه مشخصه جامعه امروزی سرمایه‌داری این است که در آن زنان در معرض نوع خاصی از ستم قرار دارند که عمدتاً به سبب محرومیت آنان از اشتغال مزدی و نقشی است که در بازآفرینی مناسبات تولید در قلمرو خانگی ایفا می‌کنند. یعنی خدمات بی‌جیره و مواجب زنان در مراقبت از نیروی کار و پرورش نسل آینده کارگران به سود سرمایه‌داری است و برای تداوم آن ضرورت دارد (آبوت، ۱۳۹۳، ۲۸۹).

به اعتقاد فمنیست‌های مارکسیست با توجه به ایدئولوژی خانواده و تقسیم کار جنسی در درون خانواده، کاملاً روشن است که چرا زنان در بازار کار کم‌ترین امتیازات را دارند و سرمایه‌داران از ایشان آشکارا بهره‌کشی می‌کنند. تقسیم کار جنسیتی در عرصه خانگی که زنان را به خانه‌داری مکلف می‌کند با نیازهای نظام سرمایه‌داری به نوع مشخصی از نیروی کار یعنی نیمه وقت، کم درآمد و انعطاف‌پذیر هم‌خوانی دارد. این هم‌خوانی سهم زنان از مشاغل در بازار کار را توجیه می‌کند.

فمنیست‌های اقتصادی^۲ در واکنش به این وضعیت استدلال می‌کنند که فعالیت‌های بدون مزد زنان حتی اگر غیر بازاری باشد، شامل کار است و بایستی مجموعه کارهای بدون مزد و مراقبتی را نیز در حیطه اقتصاد مولد لحاظ نمود (السون، ۱۹۹۹، ۶۱۲).

توضیحات اخیر فمنیست‌های مارکسیست تا اندازه‌ای تغییر کرده است. به گفته برخی از ایشان زنان حکم سپاه دخیره کار صنعتی را دارند که در دوران رونق اقتصادی که نیروی کار کم است به کار تولید خوانده می‌شوند و به هنگام رکود عذرشان را می‌خواهند. نظر بعضی دیگر این است که زمانی زنان اجازه ورود به بازار کار یافتند که کار مکانیزه شد. زمانی که کار به واحدهای کوچک‌تر تجزیه شد و کم‌تر تخصصی به حساب می‌آمد و کار ارزان قیمت زنان به‌جای کار گران‌تر مردان نشست. اما به نظر بعضی دیگر، جداسازی شغلی از این رو برقرار شد که زنان نتوانند جای مردان را بگیرند، یعنی بازار کار به دو بخش متشکل از مشاغل مردانه و زنانه تقسیم شده است. امتیاز رویکرد مارکسیستی آن است که می‌کوشد نظریه‌ای در باب رابطه میان سرکوب زنان و دیگر انواع سرکوب و استثمار ارائه کند (آبوت، ۱۳۹۳: ۲۰۳-۲۰۲).

فمنیست‌های رادیکال

هسته مرکزی دیدگاه فمنیست‌های رادیکال / انقلابی این است که نابرابری جنسیتی محصول یک نظام مقتدر مردسالار و مهم‌ترین شکل نابرابری اجتماعی است. به نظر این گروه، هر نظام مردسالار را همواره نوعی تقسیم کار جنسیتی تقویت و تحکیم کرده است (همان، ۲۹۳).

1. public production
2. economist feminist

فمنیست‌های رادیکال می‌گویند مردسالاری یعنی نظامی که در آن مردان بر زنان سلطه دارند و از آنان بهره‌کشی می‌کنند نخستین و بنیادی‌ترین شکل سلطه و انقیاد است. شیوه تولید خانگی، زنان را تحت استثمار و سلطه مردان قرار می‌دهد و به‌سود مردان است که زنان را برای رفع نیازهای خود در خانه نگه دارند. مردان کوشیده‌اند که مانع از ورود زنان به بازار کار شوند و حتی در صورت اشتغال آن‌ها تحت فرمان خود بگیرند.

امتیاز موضع فمنیست‌های رادیکال در این است که نشان می‌دهد مردان چگونه از کار خانگی بهره می‌برند و اتحادیه‌های کارگری مردسالار و مردان کارفرما چه شیوه‌هایی به کار می‌گیرند تا زنان را از اشتغال دور نگه دارند یا به هنگام اشتغال کنترل ایشان را در دست داشته باشند. اینان معتقدند که باید برابری فرصت و آزادی انتخاب با هدف رفع محدودیت‌های جنسیتی حکمفرما شود (وایت-هاوس، ۱۹۹۲، ۶۶).

فمنیست‌های سوسیالیست

فمنیست‌های سوسیالیست معتقدند سرمایه‌داری و مردسالاری در همه سطوح جامعه بر یکدیگر اثر می‌گذارند. مثلاً، هایدی هارتمن می‌گوید جداسازی شغلی بر حسب جنسیت و ادعای دستمزد خانواده را تنها با توجه به چگونگی پیوند سرمایه‌داری و مردسالاری می‌توان درک کرد. به‌نظر او مردان برای حذف زنان از اغلب مشاغل با هم متحد شده‌اند تا خاطر جمع باشند که زنان در حرفه‌هایی که به آن‌ها عرضه می‌شود دستمزد کم‌تری دریافت می‌کنند و مجبورند در درون خانواده هم چنان به مرد متکی باشند. او می‌گوید مردان و سرمایه‌داری هر دو از این وضعیت سود می‌برند. به اعتقاد او مردان و سرمایه‌داری با مفهوم دستمزد خانواده به سازشی دو طرفه دست می‌یابند (آبوت، ۱۳۹۳: ۲۰۴). برخلاف هارتمن، عده‌ای از جمله سیلویا والبی عقیده دارند که این دو همیشه با هم و هم‌آهنگ نیستند. به نظر او بستری که مناسبات اجتماعی کار خانگی در آن جریان می‌یابد شیوه تولید مردسالار است و مناسبات جنسیتی را نیز همین شیوه تعیین می‌کند. مناسبات مردسالارانه جاری زمانی در حفظ نظام سرمایه‌داری و تثبیت شیوه تولید مردسالار نقش اساسی پیدا می‌کنند که مردسالاری با شیوه تولید سرمایه‌داری سازگار باشد (همان، ۲۰۵). به‌عنوان مثال، در سده نوزدهم زمانی که مردان برای حذف زنان از عرصه رقابت شغلی مبارزه می‌کردند ائتلاف محکم سرمایه‌داری وجود داشت. اما این ائتلاف در مواردی که کارفرمایان (سرمایه‌دارها) استخدام زنان را به منفعت می‌بینند تضعیف می‌شود. راهبرد دیگر برای سرمایه‌داری، استخدام زنان برای کارهایی است که زنانه معرفی می‌شوند. یعنی مشاغلی که دستمزد کم‌تری نسبت به مردان به آن تعلق می‌گیرد و منزلت کم‌تری دارد (همان، ۳۰۰).

رویکرد اقتصادی به فرصت‌های نابرابر جنسیتی

یکی از دلایل مشارکت نسبتاً پایین زنان در فعالیتهای اقتصادی در بسیاری از کشورها، دسترسی محدود آنان به منابع اقتصادی است. در کشورهای در حال توسعه، مالکیت زمین و سرمایه تا حد بسیار زیادی در دست مردان است. معمولاً برای یک زن شروع فعالیت اقتصادی حتی در مقیاس کوچک به دلیل فقدان منابع لازم بسیار دشوار است (مرادی و همکاران، ۱۳۹۱، ۱۰۹). در همین ارتباط کانتر^۱ در تحلیل نقش نابرابری‌های جنسیتی در بازار کار زنان بر تأثیر فرصت‌های ساختاری و توزیع متناسب آن‌ها تأکید می‌نماید. در این راستا، محققان متعددی تأکید دارند که در مطالعات مربوط به نابرابری در بازار کار بایستی تأثیر عواملی را که اثر مستقیمی بر رویه‌ها و خط‌مشی‌های سازمانی یا به‌عبارت دیگر بر مدیران، سرپرستان و کارفرمایان دارند در نظر گرفت و از این منظر، سازمان‌های کاری را می‌توان به‌منزلهٔ صحنه‌هایی در نظر گرفت که در آن‌ها تضادهای اجتماعی بین مدیریت و نیروی کار و گروه‌های کاری کارکنان رخ می‌دهد. داشتن چنان رویکردی به سازمان، مستلزم آن است که فکر کنیم توزیع پاداش‌ها را می‌توان به‌مثابهٔ فرایندی در نظر گرفت که در آن فرایند منافع متضاد و مشهود است. از این‌رو، ساختار پاداش‌دهی تا حدودی منعکس‌کننده قدرت نسبی گروهی متفاوت در بطن سازمان کار است. این رویکرد توسط ففر^۲ به روشنی بیان شده است. او چنین استدلال نموده است که به مثابه دیگر منابع، دست‌مزد یک منبع است. این منابع ممکن است در خطوط متمایزی مانند ویژگی‌های جمعیت‌شناختی از جمله جنسیت یا طبقهٔ اجتماعی تعریف شوند (ملک‌زاده، ۱۳۹۲، ۱۶۸-۱۶۶). در همین راستا و بر اساس شواهد تجربی، نابرابری جنسیتی دست‌مزد، صرفاً در اقتصادهای بسته وجود ندارد بلکه در بسیاری از اقتصادهای باز نیز وجود دارد (باس و اسپیلمن، ۲۰۰۶، ۳۶۲).

مردسالاری به‌عنوان یک مکانیسم مهم تحدیدکننده دسترسی زنان به فرصت‌های اقتصادی است. به‌طور سنتی در همه فرهنگ‌ها مرد جنس برتر تلقی شده و این طرز تلقی از مرد و زن، به‌عنوان جنس برتر و جنس ضعیف بر روی تمام فعالیت‌های زنان تأثیر گذاشته و آنان را عملاً در شرایط اجتماعی خاص قرار می‌دهد که خود اغلب تثبیت‌کننده این شرایط اجتماعی است. کار اصلی زنان خانه‌داری و بچه‌داری تلقی می‌شود که هیچ‌گونه ارزش اقتصادی ندارند. بنابراین، به‌واسطه این‌که کارها بدون مزد انجام می‌شوند، موجودی ضعیف تصور شده و چنانچه بخواهند در عرصه کار و فعالیت اجتماعی وارد شوند با این تلقی از آنان، کمتر به کار گرفته می‌شوند، دست‌مزد کمتری می‌گیرند و امکان رشد نخواهند داشت (سفیری، ۱۳۷۷، ۶۱). این در حالی است که کار زنان در

1. Kanter
2. Pfeffer

خارج از خانه نیز خالی از تبعیض نیست و میان مردان و زنان شاغل از نظر نابرابری دست‌مزدها، عدم امکان ارتقای شغلی مساوی، نا امنی شغلی و ... منجر به دل‌سردی زنان در ورود به بازار کار می‌شود (کاگاتای و ازلر، ۱۹۹۵).

تحقیقی تجربی در ارتباط با توزیع دست‌مزد در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نشان می‌دهد که مردسالاری مهم‌ترین عامل فرهنگی در شکاف جنسی دست‌مزدها است. تفاوت دست‌مزد در جوامع مردسالار بالاتر است و این عامل بر مشارکت پایین‌تر زنان در بازار کار موثر است (یونگ، ۱۳۹۰، ۱۴۹). به‌طور کلی نابرابری جنسیتی به‌عنوان یک مانع و محدودکننده ساختاری، هم در ورود زنان به بازار کار و هم در ماندگاری آنان در اشتغال، اثرگذار است.

رویکرد آموزشی به فرصت‌های نابرابر جنسیتی

نظریه سرمایه انسانی که تقریباً نیم قرن از طرح اولیه آن گذشته، بر ارزش اقتصادی آموزش تأکید دارد. طرفداران این نظریه بر این باورند که سرمایه‌گذاری در این زمینه ضمن ارتقای ظرفیت و کیفیت افراد از طریق آموزش، موجب فعالیت‌های اقتصادی مفیدتر و درآمد بیشتر می‌شود. بنابراین، آموزش، تمایل زنان و امکان دستیابی آنان به اشتغال را فراهم می‌نماید (کلاسون و لامانا، ۲۰۰۹، ۹۲).

تحصیلات زنان هم به‌طور مطلق و هم به نسبت سطح تحصیلات آنان، منجر به دسترسی به مشاغل یقه سفید^۱ از جمله مشاغل دفتری است و به‌طور کلی انگیزه آنان برای کار در خارج از خانه را افزایش می‌دهد (مامن و پاکسون، ۲۰۰۰، ۱۴۳).

این در حالی است که قطعیت چنین رابطه‌ای با پژوهش‌ها و شواهد بسیار نیز مورد تردید قرار گرفته است. به نحوی که امروزه حتی سرسخت‌ترین طرفداران نظریه سرمایه انسانی می‌پذیرند که سرمایه‌گذاری بر آموزش مردان و زنان، پاداش یکسانی را فراهم نمی‌آورد و تصور این که صرفاً با سرمایه‌گذاری در آموزش زنان و ارتقای توانایی‌هایشان می‌توانند به فرصت‌های برابر در بازار کار دست یابند و دست‌مزد یکسان دریافت کنند مورد تردید جدی است. تجربیات نشان می‌دهد که عوامل دیگری از جمله ارزش‌های سنتی جامعه، فرایند جامعه‌پذیری متفاوت مردان و زنان، رقابتی نبودن بازار کار، تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی در بازار کار و ... بر دستیابی زنان به شغل و مشارکت اقتصادی موثرند (شادی طلب، ۱۳۹۴، ۶۹ و موناژا، ۲۰۰۹).

نتایج این تجربیات و یافته‌های پژوهشی منجر به نظریه سرمایه انسانی جنسیتی شده است که سعی در اصلاح و دیده شدن زنان در این نظریه دارد (تیرنی، ۲۰۰۲). مری و لستون کرافت، با

1. white-collar

نفوذترین شخصیت در مباحث موج اول فمینیسم، محرومیت زنان از آموزش را یکی از نموده‌های نابرابری زنان و مردان در عرصه جامعه می‌داند. نظریه‌های نئوکلاسیک برای تشریح تفاوت‌های جنسیتی و دلایل محدودیت فرصت‌های اشتغال و درآمد حاصل از کار زنان بر کمیت و کیفیت آموزش و مهارت زنان تأکید می‌کند. بر مبنای این نظریه‌ها، آموزش و مهارت زنان، تعیین کننده اشتغال، جایگاه شغلی و میزان درآمد آنان است. در این ارتباط، برخی مفروضات دیدگاه‌های نئوکلاسیک عبارتند از:

- به دلیل بهره‌وری پایین زنان، متاثر از آموزش کم، در شرایط رقابتی میل برای استخدام آنان کم‌تر است.
- خانواده‌ها منابع (وقت و پول) خود را به‌روشن عقلایی بین افراد خانواده تقسیم می‌کنند و این امر سبب می‌شود که زنان در سنین، پایین سرمایه‌های مادی و انسانی کم‌تری دریافت نموده و هنگامی که سن آن‌ها بیشتر می‌شود، برای نگهداری از کودک در خانه می‌مانند.
- به دلیل وظایف مراقبت از فرزندان، کارفرمایان تمایل چندانی به استخدام و سرمایه‌گذاری در امر آموزش زنان ندارند. بنابراین، زنان نسبت به مردان تجربه شغلی کم‌تری به‌دست آورده و شدت فرسایش مهارت‌های آنان بیشتر می‌باشد. بنابراین، احتمال خروج یا بیرون از اشتغال ماندن آنان افزایش می‌یابد (ملک‌زاده، ۱۳۹۲، ۱۸۲-۱۸۱).
- با این‌که تأثیر سطح پایین آموزش و مهارت عامل مهمی در ناتوانی زنان در بازار کار است، نظریه سرمایه انسانی بر مفروضاتی متکی است که مورد نقد برخی اندیشمندان قرار گرفته که برخی از آنها عبارتند از:
 - مشارکت زنان در بازار کار به‌دلیل نقش طبیعی پرورش کودک ضرورتاً متناوب است. به‌تعبیری، به‌علت تداخل نقش؛ آموزش و مهارت زنان شرط کافی برای مشارکت در بازار کار نیست. این مورد در کشورهای در حال توسعه که مراکز حمایتی کمک به مادران در مراقبت از کودکان مناسب نیست تبلور بیش‌تری دارد.
 - تقسیم بازار کار بر مبنای جنسیت که نمی‌توان به‌سادگی آن را با تفاوت‌های جنسیتی در سرمایه انسانی تبیین کرد نادیده گرفته می‌شود (همان، ۱۸۳-۱۸۱).
- وجود نابرابری جنسیتی در آموزش علاوه بر کاهش کنش‌های اقتصادی زنان، نقصان در عملکرد اقتصادی را به دنبال دارد. در مقابل افزایش آموزش زنان، کاهش باروری، امکان افزایش اشتغال، کاهش وابستگی، بهبود آموزش نسل بعدی و رشد و توسعه اقتصادی را به دنبال دارد (کلاسون و لامانا، ۲۰۰۹، ۹۳). به‌طور کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی در آموزش در کشورهای در حال توسعه امروزی شایع ولی در حال کاهش است. سطح تحصیلی زنان در کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در آفریقا، خاورمیانه و آسیا کم‌تر از مردها است (السون، ۱۹۹۹، ۷۲). به‌عنوان مثال، بر مبنای شواهد

موجود در کشور پرو، سطح آموزش و پرورش بالاتر زنان وضعیت آنان را در بازار کار به نحو مشخصی بهبود بخشیده است، اما سطح آموزش و پرورش، کیفیت مشاغل زنانه را بالاتر برده است (کار، ۱۳۷۹، ۲۸).

رویکرد سیاسی به فرصت‌های نابرابر جنسیتی

حسب نظر فمنیست‌ها حضور زنان در سیاست کم است. آنان معتقدند زنان غالباً از سیاست گریزان می‌شوند و کنترل و استیلای مردان بر سازمان‌های سیاسی آنان را از صحنه خارج می‌کند. همچنین، مدعی شده‌اند که علایق و فعالیت‌های سیاسی آنان کم اهمیت و حاشیه‌ای قلمداد شده است. در این راستا، موج دوم فمنیست‌ها معتقدند که نابرابری جنسیتی هم زمان حضور زنان در سیاست و اقتصاد را کاهش می‌دهد (ورسن و لزن‌بلاث، ۲۰۰۸، ۴۸۱).

بحث اصلی فمنیست‌ها شعار "هرچه شخصی است سیاسی است" بوده است، یعنی می‌گویند موضوع سیاست، شناخت پویایی مناسبات قدرت در جامعه است و بنابراین، مناسبات قدرت میان زنان و مردان باید در دایره توجه آن قرار گیرد.

کیت میلر معتقد است این مناسبات قدرت، یعنی ترتیبیاتی که یک گروه دیگر را کنترل می‌کند، با تعریفی که فمنیست‌ها از سیاست ارائه می‌کنند، علاوه بر مسئله اقتدار در روابط شخصی میان زنان و مردان، اهمیت ایدئولوژی مردسالار در کنترل زندگی زنان نیز در دستور کار سیاست قرار می‌گیرد و این شکاف راه را بر ورود ارزش‌های زنانه به قلمرو عمومی می‌بندد (آبوت، ۱۳۹۳: ۲۵۵).

مارگارت هینگ و آن ژاردن تجربیات مدیران زن را با کسی مقایسه کرده‌اند که برای اقامتی طولانی به یک کشور خارجی می‌رود. لازم است که نقشه‌های خوب به همراه برد و قوانین ساکنین را رعایت کند. تا اندازه‌ای شوک فرهنگی^۱ اجتناب‌ناپذیر است و حتی بیگانه‌ای که به‌طور دائمی در یک کشور خارجی اقامت می‌کند هرگز به‌طور کامل شهروند پذیرفته نمی‌شود. اما هینگ و ژاردن پیش‌بینی می‌کنند که در دراز مدت ممکن است زنان اثر تعدیل‌کننده‌ای بر نظام ارزشی مردانه به جای گذارند و مسوولیت‌های خانوادگی و ضروریات کاری با یکدیگر هماهنگ شوند (گیدنز، ۱۳۸۳، ۲۰۸). حتی مطالعات تجربی نشان داده است که در اشتغال زنان کم‌تر فساد اداری ایجاد می‌شود و افزایش اشتغال زنان از این منظر نیز عملکرد اقتصاد را بهبود می‌بخشد (کلاسون و لامانا، ۲۰۰۹، ۹۵).

بررسی‌ها نشان می‌دهد که زنان نه تنها در کشورهای در حال توسعه، بلکه در کشورهای توسعه یافته نیز نسبت به مردان سهم کم‌تری در مشاغل سیاسی مدیریتی دارند. در مورد، علل عدم پیشرفت زنان در پست‌های مدیریتی مطالعاتی گوناگونی انجام شده است. بر اساس این پژوهش‌ها

1. cultural shock

موانع ارتقای زنان در پست‌های مدیریتی از دو دیدگاه عبارتند از:

- دیدگاه شخص‌محور^۱، در این دیدگاه شناسه‌ها و رفتارهای ویژه‌ی زنان را عامل پیشرفت نکردن آن‌ها می‌داند. برای مثال، نگرش مدیران سازمان‌ها نسبت به مهارت مدیریتی زنان.
- فرایندهای اجتماعی شدن فرهنگی^۲، این نگرش زنان را به سوی مشاغل حرفه‌ای سوق می‌دهد نه مدیریتی. برپایه باورهای فرهنگی موجود در جامعه، زنان تمایل کم‌تری به مدیریت دارند (ملک‌زاده، ۱۳۹۲، ۲۴۹).

از حیث فرصت‌سازی، متفاوت بودن جایگاه زنان و مردان در جامعه نقش عمده‌ای در مشارکت زنان در بازار کار دارد. به‌گونه‌ای که امروزه توانمندسازی زنان در بسیاری از کشورهای جهان یکی از موضوعات محوری فرایند توسعه است. نقش آفرینی در حال تغییر زنان یکی از مهم‌ترین واسطه‌های تغییرات اقتصادی و اجتماعی است و هدف‌ها و نتایج آن با بسیاری از ابعاد مهم فرایند توسعه رابطه تنگاتنگ دارد (سن، ۱۳۸۳، ۳۳۴).

در این رویکرد، اسمیت^۳ در تحلیل نقش نابرابری جنسیتی، در بازار کار مفهوم زیرساخت سازمانی را معرفی می‌کند. وی روابط انتزاعی و عینی حکومت را به‌منزله مجموعه‌ای دارای هماهنگی درونی از سازمانی اداری، مدیریتی، حرفه‌ای و گفتمانی که جوامع ما را تنظیم، سازماندهی و یا کنترل می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهد. وی نشان می‌دهد که این روابط به‌عنوان روابط انتزاعی و بی‌طرفانه ظهور می‌یابند اما در شکل‌های عینی شده رویه‌های عقلانی و سازمان مفهومی انتزاعی^۴، نمودی از غیر شخصی بودن را ارائه می‌دهند که پنهان‌کننده زیرساخت‌های جنسیتی، نژادی و طبقاتی است (ملک‌زاده، ۱۳۹۲، ۱۶۶).

تقسیم کار جنسیتی از مسائل عام و جهان شمولی است که در تمام جوامع و در طول تاریخ وجود داشته و دارد. اما اشکال متفاوت و مختلف مجموعه کارهای زنانه و مردانه، گویای این واقعیت است که تقسیم کار جنسیتی امری اجتماعی و نه طبیعی است. تقسیم کار جنسیتی در دوران پس از انقلاب صنعتی منجر به تعلق زنان به سپهر خصوصی و تعلق مردان به سپهر عمومی شد (همان، ۱۷۱).

گروهی از اقتصاددانان وجود رفتار تبعیض‌آمیز علیه زنان در بازار کار را ناشی از انتظار کارایی پایین از آنان می‌دانند. انتظار کارایی با توجه به شرایط زنان، ریسک حضورشان در بازار کار را برای کارفرمایان افزایش می‌دهد. این نوع تبعیض، تبعیض آماری^۵ نامیده می‌شود. البته این تبعیض آماری نیز خود نتیجه عملکرد بازار کار است. در این شرایط، احتمالاً زنان برای ورود به بازار کار یا بهبود

1. person centered
2. cultural socialization process
3. Smith
4. abstracted conceptual organization
5. statistical discrimination

جایگاه شغلی تلاش جدی صورت نمی‌دهند و دور باطل تکرار خواهد شد (همان، ۱۹۱). همچنین، زنان نسبت به توانایی خود در حیطه‌های سنتی مردان اطمینان کم‌تر دارند. به‌طور کلی زنان بیش‌تر از مردان به کار نیمه وقت تمایل دارند. آن‌ها در زمینه‌های شغلی خاصی تجمع پیدا کرده‌اند. اغلب آن‌ها در کارهای کم‌منزلت و با پرداختی پایین نسبت به مردان قرار دارند و عمدتاً در مشاغل بهداشتی، درمانی و آموزشی مشارکت دارند. در مجموع زنان تمایل بیش‌تری به انتخاب مشاغل پایین‌تر نسبت به مردان دارند. این تفاوت در وضعیت شغلی، در دست‌مزد آن‌ها هم منعکس می‌شود (همان، ۱۷۱).

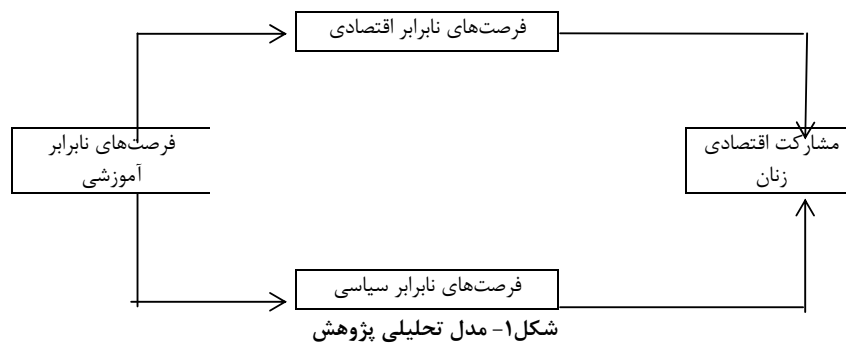
چارچوب و مدل مفهومی

به‌طور کلی، در حالی که میزان مشارکت اقتصادی مردان تابعی از شاخص‌های اقتصادی، جغرافیایی و بعضاً سیاسی است، مشارکت اقتصادی زنان بیش‌تر متأثر از عوامل فرهنگی و اجتماعی و تا حدی چارچوب‌های قانونی می‌باشد. با تاسی از آلدریچ^۱؛ ساختارهای جوامع (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ..) در دست‌رسی زنان به فرصت‌های فعالیت اقتصادی موثر است و تفاوت کنش و مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه از این منظر قابل تحلیل است. به‌عبارتی، زنان در متن اجتماعی جامعه خود پیوند خورده‌اند. مارک گرانووتر^۲ از این شرایط به محاط‌شدگی و حک‌شدگی^۳ یاد می‌کند. حک‌شدگی دلالت بر سطحی است که در آن فعالیت‌های اقتصادی به‌وسیله ساختارهای غیراقتصادی احاطه می‌شود. حک‌شدگی به معنی محدودیت‌ها یا توانمندهایی است که با قرارگیری و تعبیه کنش‌ها از جمله کنش‌های اقتصادی در درون آن‌ها، یک ویژگی خاص به جامعه هدف می‌دهد. به‌عبارتی، مساله حک‌شدگی دارای وجه ساختاری محدود کننده و کنشی توانمندساز است که در یک بستر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نهادی خاص شکل گرفته است (علی نژاد، ۱۳۹۲، ۱۹). در تعبیر فمینیست‌ها، نابرابری جنسیتی به مثابه خصیصه‌ای زمینه‌ای، یک محدود کننده و مانع ساختاری در کنش و فعالیت اقتصادی زنان است. نابرابری جنسیتی هم در ورود زنان به بازار کار و هم در ماندگاری و تداوم حضور زنان در بازار کار موثر است. شایان گفتن است که نابرابری جنسیتی از علل متعدد به‌ویژه علل اجتماعی و فرهنگی متأثر است، که تمرکز این نوشتار بر آن‌ها نیست، باین‌حال، اثرشان در نابرابری جنسیتی مفروض است.

هر چند نابرابری‌های جنسیتی امری شایع در زندگی زنان است، با این‌حال، واکاوی ادبیات

-
1. Aldrich
 2. Mark Granovetter
 3. embeddedness

موضوع نشان می‌دهد فرصت‌ها و ظرفیت‌ها می‌تواند بر کمیت و کیفیت حضور و تداوم زنان در بازار کار موثر باشد. بازار کار به مثابه دیگر بازارها طرف عرضه و طرف تقاضا دارد. بدیهی است شکاف‌های جنسیتی مثل نقصان یا کمبود دستاوردهای آموزشی و مهارتی، فقدان مالکیت منابع مالی و ... می‌تواند موانعی در عرضه اشتغال زنان باشد. همچنین، محدودیت در ارائه مشاغل متناسب با شرایط زنان، قوانین و مقررات اشتغال، فقدان یا ضعف در حمایت‌های قانونی، دست‌مزدهای نابرابر و ... در طرف تقاضا، نیز اشتغال زنان را با محدودیت مواجه می‌کند. در مجموع، برآیند نقصان و نابرابری در فرصت‌ها و ظرفیت‌ها در طرف عرضه و تقاضا هم ورود و هم ماندگاری زنان در بازار کار را متاثر و در نتیجه نرخ مشارکت اقتصادی آنان را کاهش می‌دهد. با این وصف و بر اساس مدل تحلیلی، در پژوهش حاضر به بررسی تاثیر فرصت‌های نابرابر اقتصادی، آموزشی و سیاسی بر مشارکت اقتصادی زنان پرداخته می‌شود (شکل ۱).



فرضیات پژوهش

- بین فرصت‌های نابرابر جنسیتی و مشارکت اقتصادی زنان رابطه وجود دارد.
- بین فرصت‌های نابرابر جنسیتی در اقتصاد و مشارکت اقتصادی زنان رابطه وجود دارد.
- بین فرصت‌های نابرابر جنسیتی در آموزش و مشارکت اقتصادی زنان رابطه وجود دارد.
- بین فرصت‌های نابرابر جنسیتی در سیاست و مشارکت اقتصادی زنان رابطه وجود دارد.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با روش اسنادی و تحلیل ثانویه داده‌های موجود^۱ انجام گرفته است. جمعیت آماری تحقیق کلیه کشورهای جهان است. همچنین، ۱۴۳ کشور که اطلاعات شاخص فرصت‌های

1. secondary data

نابرابری جنسیتی و نرخ مشارکت اقتصادی آن‌ها به‌صورت همزمان (سال ۲۰۱۷) موجود بوده است، به‌عنوان نمونه تحقیق انتخاب شده‌اند. لازم به ذکر است داده‌های مورد نیاز برای شاخص فرصت‌های نابرابری جنسیتی و نرخ مشارکت اقتصادی زنان ۶۴-۱۵ ساله به‌ترتیب از اطلاعات مجمع جهانی اقتصاد و سازمان بین‌المللی کار به‌دست آمده است. بدیهی است سطح مشاهده^۱ و واحد تحلیل^۲ در این تحقیق کلان است.

روایی و پایایی داده‌ها

- مجمع جهانی اقتصاد چهار بعد برای سازه شکاف جنسیتی (فرصت‌های نابرابر جنسیتی) معرفی کرده است. این مؤسسه، طی مطالعات گسترده و با استفاده از نظرات خبرگان و کارشناسان و در ادامه با استفاده از تکنیک‌های آماری از بین معرف‌های متعدد به ۱۴ معرف در قالب ابعاد چهارگانه اقتصادی، آموزشی، سلامت و توانمندسازی سیاسی برای اندازه‌گیری جهانی شکاف جنسیتی رسیده است. در این ارتباط، شاخص شکاف جنسیتی:
- بر اندازه‌گیری شکاف بیش از سطح متمرکز است.
- شکاف در متغیرهای خروجی را بیش از شکاف در متغیرهای درونی احصاء می‌کند.
- کشورها را بر حسب نابرابری جنسیتی بیش‌تر از توانمندسازی زنان رتبه‌بندی می‌کند (مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۱۷).

بنابراین، اعتبار صوری داده‌های این پژوهش وام‌دار مبانی نظری و تمهیدات پژوهشی مجمع جهانی اقتصاد در تولید داده‌ها است. همان‌طوری که در جدول شماره ۱ زیر مشاهده می‌شود، در این پژوهش با توجه به مدل مفهومی فقط از داده‌های سه بعد اقتصادی، آموزشی و سیاسی نابرابری جنسیتی استفاده شده است. لازم به ذکر است که به‌منظور جلوگیری از هم‌پوشانی بعد اقتصادی با متغیر وابسته، قسمتی از اطلاعات اولیه (معرف‌های) بعد اقتصادی کنار گذاشته شده است. با این حال، در پژوهش حاضر برای حصول اطمینان از پایایی^۳ شاخص‌های تولید شده، از آلفای کرونباخ^۴ استفاده شده است. بر مبنای این شاخص، پایایی شاخص کلی نابرابری جنسیتی و ابعاد آن به شرح جدول ۱ است. همان‌طور که مشاهده می‌شود پایایی شاخص بالا و قابل قبول است. در این ارتباط، هرچه مقدار آلفای کرونباخ به ۱ نزدیک باشد، همبستگی درونی بین معرف‌ها بیش‌تر و در

-
1. level of observation
 2. unit of analysis
 3. reliability
 4. Cronbach's alpha

نتیجه شاخص‌ها همگن‌تر خواهند بود. کرونباخ ضریب پایایی ۰/۴۵ را کم، ۰/۷۵ را متوسط و قابل قبول، و ضریب ۰/۹۵ را زیاد پیشنهاد کرده است (کرونباخ، ۱۹۵۱).

جدول ۱: میزان پایایی شاخص نابرابری جنسیتی و ابعاد آن

مقدار آلفا	متغیرها	ابعاد نابرابری جنسیتی
۰/۶۵	۱- نابرابری در دستمزد برای کارهای مشابه ۲- برآورد درآمد کسب شده ۳- قانون‌گذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران ۴- کارگران متخصص و فنی	نابرابری در فرصت‌های اقتصادی
۰/۸۲	۱- میزان باسوادی ۲- میزان ثبت نام در آموزش ابتدایی ۳- میزان ثبت نام در آموزش متوسطه ۴- میزان ثبت نام در آموزش عالی	نابرابری در فرصت‌های آموزشی
۰/۷۳	۱- زنان در پارلمان ۲- زنان وزیر ۳- سال‌های حضور در پست‌های مدیریتی	نابرابری در فرصت‌های سیاسی
۰/۷۲	شاخص کلی نابرابری در فرصت‌های جنسیتی	

یافته‌های پژوهش

جدول ۲ کشورهای حاضر در پژوهش را به تفکیک مناطق مختلف جهان نشان می‌دهد. همان‌طوری که ملاحظه می‌شود اطلاعات ۱۴۳ کشور در نمونه مورد بررسی وجود دارد، به‌گونه‌ای که از تمام مناطق مختلف جهان کشورهایی در نمونه وجود دارد. حسب این جدول، ۲۰/۳ درصد کشورهای نمونه از "بخش پایینی صحرای آفریقا" هستند. در مراتب بعدی، "کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه" با ۱۸/۲ و "آمریکای لاتین و کارائیب" با ۱۶/۸ درصد قرار دارند. این در حالی است که کم‌ترین کشورهای حاضر در نمونه مربوط به "آمریکای شمالی" با ۱/۴ درصد است. به‌عبارتی، در کل توزیع کشورهای نمونه در گستره جغرافیای جهان متناسب است.

جدول شماره ۲: توزیع کشورهای مورد بررسی برحسب مناطق مختلف جهان

درصد	فراوانی	شرح
۱۲/۶	۱۸	شرق آسیا و اقیانوسیه
۱۸/۲	۲۶	اروپای شرقی و آسیای میانه
۱۶/۸	۲۴	آمریکای لاتین و کارائیب
۱۱/۹	۱۷	خاورمیانه و شمال آفریقا
۱/۴	۲	آمریکای شمالی

درصد	فراوانی	شرح
۴,۹	۷	جنوب آسیا
۲۰,۳	۲۹	بخش پایینی صحرای آفریقا
۱۴,۰	۲۰	غرب اروپا
۱۰۰	۱۴۳	کل

جدول ۳، متغیرهای پژوهش در کشورهای مورد بررسی را توصیف می‌کند. همان‌طوری که ملاحظه می‌شود میانگین نرخ مشارکت اقتصادی زنان در نمونه مورد بررسی ۵۹/۰۵ درصد است. این در حالی است که حداقل این نرخ در بین کشورها ۶/۲۶ و حداکثر آن ۸۸/۰۰ درصد است. بدیهی است، دامنه بالای تغییرات این نرخ (۸۱/۴ درصد) در عرصه بین‌المللی قابل تامل است. همچنین، در حالی که شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی نشان می‌دهد میانگین شیوع نابرابری جنسیتی برای کل کشورهای جهان حدود سی درصد (۰,۶۸) است، حداکثر مقدار این شاخص ۰/۴۹ و حداقل آن، ۰/۱۳ است. همان‌طوری که ملاحظه می‌شود در "شاخص کلی فرصت-های نابرابر جنسیتی" نیز کشورها شرایط بسیار متفاوتی را تجربه می‌نمایند و دامنه تغییرات این شاخص گسترده است. نابرابری جنسیتی به‌عنوان یک محدودکننده و مانع ساختاری در کنش و فعالیت اقتصادی زنان موثر است.

بررسی ابعاد شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی نشان می‌دهد بیش‌ترین نابرابری جنسیتی در بعد "فرصت‌های سیاسی" (۰,۲۰) است. به‌عبارتی، به‌طور میانگین در عرصه جهانی ۸۰ درصد نابرابری در توانمندسازی سیاسی زنان وجود دارد. در حالی که در برخی کشورها شاخص نابرابری ۱۰۰ درصد است، در مقابل در کشورهای دیگر این شاخص کم و حداکثر ۲۵ درصد است. در این ارتباط، بیش‌ترین نابرابری مربوط به تصدی پست‌های بالای مدیریتی (وزیر) توسط زنان و پس از آن تصدی پست پارلمانی توسط زنان و در مرتبه بعدی سنوات حضور در پست‌های مدیریتی توسط آنان است. همچنین، بررسی "فرصت‌های اقتصادی" از ابعاد شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی نشان می‌دهد به‌طور میانگین زنان نمونه مورد بررسی ۴۲ درصد نابرابری را تجربه می‌نمایند. در حالی که در برخی کشورها این نابرابری به عدد ۸۸ می‌رسد، در مقابل برخی کشورها نابرابری کم‌تری را تجربه می‌نمایند و این عدد برای آنان حتی به عدد ۲۰ کاهش می‌یابد. بررسی معرف‌های این بعد از نابرابری جنسیتی نشان می‌دهد که سهم زنان کارگر متخصص و فنی نسبت به مردان ۰,۸۵ است و حاکی از ۰,۱۵ نابرابری است. در این ارتباط، نابرابری در سایر معرف‌های فرصت‌های اقتصادی عبارت است از: "نابرابری در دست‌مزد برای کارهای مشابه" ۰,۳۵، "برآورد درآمد کسب شده" ۰,۴۱ و "قانون‌گذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران" ۰,۵۳ است. به‌طور کلی، در بعد فرصت‌های اقتصادی در

عرصه جهانی کشورها وضعیت متفاوتی دارند، به گونه‌ای که در بیش‌تر معرف‌ها دامنه تغییرات عددی بزرگ است. در این ارتباط قابل استنباط است که بیش‌تر کشورهای مورد بررسی در دسترسی زنان به فرصت‌های اقتصادی نسبت به مردان وضعیت قطبی را تجربه می‌نمایند. به نظر می‌رسد توزیع مقدار این شاخص در کشورهای مورد بررسی قرابت بیش‌تری با توزیع نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای مورد بررسی داشته باشد.

جدول ۳: توصیف متغیرهای پژوهش در کشورهای مورد بررسی

شاخص	متغیرها	حداقل	حداکثر	میانگین
	نرخ مشارکت اقتصادی زنان	۶,۲۶	۸۸,۰۰	۵۹,۰۵
	شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی	۰,۵۱	۰,۸۷	۰,۶۸
نابرابری در فرصت‌های اقتصادی	کل	۰,۱۲	۰,۸۰	۰,۵۸
	نابرابری در دست‌مزد برای کارهای مشابه	۰,۴۰	۰,۸۶	۰,۶۵
	برآورد درآمد کسب شده	۰,۱۶	۱,۰۰	۰,۵۹
	قانون‌گذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران	۰,۰۳	۱,۰۰	۰,۴۷
	کارگران متخصص و فنی	۰,۲۰	۱,۰۰	۰,۸۵
نابرابری در فرصت‌های آموزشی	کل	۰,۵۷	۱,۰۰	۰,۹۶
	میزان باسوادی	۰,۴۴	۱,۰۰	۰,۹۱
	ثبت نام در آموزش ابتدایی	۰,۷۷	۱,۰۰	۰,۹۸
	میزان ثبت نام در آموزش متوسطه	۰,۴۸	۱,۰۰	۰,۹۷
	میزان ثبت نام در آموزش عالی	۰,۲۰	۱,۰۰	۰,۹۱
نابرابری در فرصت‌های سیاسی	کل	۰,۰۱	۰,۷۵	۰,۲۰
	زنان در پارلمان	۰,۰۰	۱,۰۰	۰,۳۴
	زنان وزیر	۰,۰۰	۱,۰۰	۰,۲۸
	سال‌های حضور در پست‌های مدیریتی	۰,۰۰	۰,۹۰	۰,۶۸

این در حالی است که کم‌ترین نابرابری در "فرصت‌های آموزشی" است و مقدار نابرابری جنسیتی در این بعد ۰,۹۶ است. بنابراین، دسترسی زنان به فرصت‌های آموزشی تقریباً با مقدار دسترسی مردان در عرصه جهانی برابری می‌کند و در عمل نابرابری چندانی در این بعد مشاهده نمی‌شود. به گونه‌ای که تقریباً حداقل میزان برابری در آموزش ابتدایی ۰,۷۷ است و با افزایش سطح تحصیلی مقدار این برابری کاهش و در نهایت در آموزش عالی به ۰,۲۰ می‌رسد. شکاف جنسیتی در نرخ باسوادی ۰,۵۶ است و به نظر می‌رسد این عدد متأثر از عمومیت یافتن آموزش در بین زنان جوان همانند آموزش مردان جوان در دهه‌های اخیر باشد. امری که پیش از آن در بین زنان در کشورهای مختلف شایع نبود.

جدول ۴، آزمون مقایسه میانگین شاخص‌های تحقیق در کشورهای نمونه مورد بررسی در مناطق مختلف جهان را نشان می‌دهد. همان‌طوری که مشاهده می‌شود تفاوت توزیع نرخ مشارکت اقتصادی زنان در نقاط مختلف جهان به لحاظ آماری معنادار است ($F=18,343$ و $SIG=0,000$). در این ارتباط، در حالی که میانگین نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای نمونه مورد بررسی ۰/۵۹ درصد است، بیش‌ترین میانگین این نرخ با ۷۰/۴ درصد مربوط به زنان "آمریکای شمالی" و با تفاوت اندک بعد از آن زنان "غرب اروپا" با ۷۰/۳ درصد قرار دارند. در حالی که میانگین نرخ مشارکت اقتصادی در مناطق مختلف جهان معمولاً بالای ۵۰/۰ درصد است، زنان در کشورهای "جنوب آسیا" با ۴۵/۶ درصد و در کشورهای "خاورمیانه و شمال آفریقا" با ۳۱/۰ درصد پایین‌ترین نرخ مشارکت اقتصادی را به خود اختصاص داده‌اند.

همچنین، محتوی جدول ۴ حاکی از آن است که تفاوت مشاهده شده در میانگین تفاوت "شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی" در بین کشورهای مناطق مختلف جهان با $F=12,053$ و $SIG=0,000$ معنادار است. به‌گونه‌ای که کشورهای غرب اروپا و آمریکای شمالی به ترتیب با ۰/۷۵ و ۰/۷۴ بیش‌ترین برابری جنسیتی را تجربه نموده‌اند. در مقابل، کشورهای جنوب آسیا و خاورمیانه و شمال آفریقا نیز به ترتیب با ۰/۶۴ و ۰/۶۱ کم‌ترین برابری جنسیتی را در این شاخص به خود اختصاص داده‌اند. در حالی که میانگین این شاخص در کشورهای نمونه مورد بررسی برابر با ۰/۶۸ است، این عدد برای کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه ۰/۷۰، آمریکای لاتین و کارائیب ۰/۷۰، شرق آسیا و اقیانوسیه ۰/۶۸ است.

به‌علاوه جدول ۴، آزمون تفاوت میانگین ابعاد شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی را به‌نمایش گذاشته است. بر اساس نتایج، توزیع میانگین نابرابری جنسی در هر سه بعد به‌شرح زیر به‌لحاظ آماری کاملاً معنادار است:

- نابرابری در فرصت‌های اقتصادی: $F=8,974$ و $SIG=0,000$

- نابرابری در فرصت‌های آموزشی: $F=12,200$ و $SIG=0,000$

- نابرابری در فرصت‌های سیاسی: $F=6,993$ و $SIG=0,000$

در حالی که میانگین نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی در سطح جهانی ۰/۵۸ است، بیش‌ترین برابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی در کشورهای آمریکای شمالی ۰/۷۳ است. در مراتب بعدی به‌ترتیب کشورهای غرب اروپا با ۰/۶۷، کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه با ۰/۶۵، کشورهای شرق آسیا و اقیانوسیه با ۰/۶۱، کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب با ۰/۵۷، کشورهای بخش پایینی صحرای آفریقا با ۰/۵۵، کشورهای جنوب آسیا با ۰/۴۵ و در نهایت کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا با ۰/۴۲ قرار گرفته‌اند. همان‌طوری که ملاحظه می‌شود زنان کشورهای آمریکای شمالی و غرب اروپا از بیش‌ترین برابری جنسیتی در دست‌رسی زنان به فرصت‌های اقتصادی

فرصت‌های نابرابر و مشارکت اقتصادی زنان

برخورد دارند و در مقابل زنان جنوب آسیا و خاورمیانه و شمال آفریقا از بیش‌ترین نابرابری جنسیتی در دست‌رسی به فرصت‌های اقتصادی رنج می‌برند.

جدول ۴- آزمون مقایسه میانگین شاخص‌های تحقیق در کشورهای نمونه مورد بررسی^۱

شرح	واریانس	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	آزمون F	سطح معنی‌داری
نرخ مشارکت اقتصادی زنان	درون گروهی	۱۹۴۳۸,۸۶۱	۷	۲۷۷۶,۹۸۰	۱۸,۳۴۳	,۰۰۰
	بین گروهی	۲۰۴۳۸,۳۵۳	۱۳۵	۱۵۱,۳۹۵		
	کل	۳۹۸۷۷,۲۱۴	۱۴۲			
شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی	درون گروهی	۰,۲۸۸	۷	۰,۰۳۳	۱۲,۰۵۳	,۰۰۰
	بین گروهی	۰,۳۶۵	۱۳۵	۰,۰۰۳		
	کل	۰,۵۹۳	۱۴۲			
شاخص نابرابری در فرصت‌های اقتصادی	درون گروهی	۰,۹۰۱	۷	۰,۱۲۹	۸,۹۷۴	,۰۰۰
	بین گروهی	۱,۹۴۷	۱۳۵	۰,۰۱۴		
	کل	۲,۸۳۸	۱۴۲			
شاخص نابرابری در فرصت‌های آموزشی	درون گروهی	۰,۲۸۳	۷	۰,۰۴۰	۱۲,۲۰۰	,۰۰۰
	بین گروهی	۰,۴۴۷	۱۳۵	۰,۰۰۳		
	کل	۰,۷۳۰	۱۴۲			
شاخص نابرابری	درون گروهی	۰,۷۰۰	۷	۰,۱۰۰	۶,۹۹۳	,۰۰۰

۱. نرخ مشارکت اقتصادی: میانگین نمونه: ۵۹,۰، غرب اروپا ۷۰,۳، آمریکای شمالی ۷۰,۴، اروپای شرقی و آسیای میانه ۶۲,۰، آمریکای لاتین و کارائیب ۶۰,۰، شرق آسیا و اقیانوسیه ۶۲,۵، بخش پایینی صحرای آفریقا ۶۶,۵، جنوب آسیا ۴۵,۶ و خاورمیانه و شمال آفریقا ۳۱,۰

شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی: میانگین نمونه: ۰,۶۸، غرب اروپا ۰,۷۵، آمریکای شمالی ۰,۷۴، اروپای شرقی و آسیای میانه ۰,۷۰، آمریکای لاتین و کارائیب ۰,۷۰، شرق آسیا و اقیانوسیه ۰,۶۸، بخش پایینی صحرای آفریقا ۰,۶۵، جنوب آسیا ۰,۶۴ و خاورمیانه و شمال آفریقا ۰,۶۱

شاخص نابرابری در فرصت‌های اقتصادی: میانگین نمونه: ۰,۵۸، غرب اروپا ۰,۶۷، آمریکای شمالی ۰,۷۳، اروپای شرقی و آسیای میانه ۰,۶۵، آمریکای لاتین و کارائیب ۰,۵۷، شرق آسیا و اقیانوسیه ۰,۶۱، بخش پایینی صحرای آفریقا ۰,۵۵، جنوب آسیا ۰,۴۵ و خاورمیانه و شمال آفریقا ۰,۴۲

شاخص نابرابری در فرصت‌های آموزشی: میانگین نمونه: ۰,۹۶، غرب اروپا ۱,۰۰، آمریکای شمالی ۱,۰۰، اروپای شرقی و آسیای میانه ۰,۹۹، آمریکای لاتین و کارائیب ۰,۹۹، شرق آسیا و اقیانوسیه ۰,۹۷، بخش پایینی صحرای آفریقا ۰,۸۸، جنوب آسیا ۰,۹۴ و خاورمیانه و شمال آفریقا ۰,۹۵

شاخص نابرابری در فرصت‌های سیاسی: میانگین نمونه: ۰,۲۰، غرب اروپا ۰,۳۵، آمریکای شمالی ۰,۲۴، اروپای شرقی و آسیای میانه ۰,۱۸، آمریکای لاتین و کارائیب ۰,۲۳، شرق آسیا و اقیانوسیه ۰,۱۵، بخش پایینی صحرای آفریقا ۰,۱۹، جنوب آسیا ۰,۲۱ و خاورمیانه و شمال آفریقا ۰,۱۰

شرح	واریانس	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	آزمون F	سطح معنی‌داری
در فرصت‌های	بین گروهی	۱,۹۳۲	۱۳۵	۰,۰۱۴		
سیاسی	کل	۲,۶۳۲	۱۴۲			

با وجود آن‌که آزمون نابرابری جنسیتی در دست‌رسی به فرصت‌های آموزشی در کشورهای نمونه مورد بررسی به تفکیک مناطق مختلف جهان از حیث آماری معنادار است، اما نسبت به سایر ابعاد شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی، دامنه تغییرات آن حداقل است. همچنین، در حالی که نابرابری جنسیتی در دست‌رسی به فرصت‌های آموزشی در عرصه جهانی ۰,۹۶ است، مقدار این شاخص حاکی از این است که در کل نابرابری جنسیتی در دست‌رسی به فرصت‌های اقتصادی کم است و کشورهای جهان در توزیع عادلانه فرصت‌های آموزشی برای مردان و زنان موفق عمل کرده‌اند، به‌گونه‌ای که زنان کشورهای غرب اروپا و آمریکای شمالی نسبت به مردان دست‌رسی کاملاً برابر (۱,۰۰)، کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه و آمریکای لاتین و کارائیب دست‌رسی تقریباً برابر (۰,۹۹) به فرصت‌های اقتصادی دارند. در مراتب بعدی کشورهای شرق آسیا و اقیانوسیه با ۰,۹۷، کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا با ۰,۹۵، کشورهای جنوب آسیا با ۰,۹۴ و کشورهای بخش پایینی صحرای آفریقا با ۰,۸۸ قرار دارند.

در حالی که در عرصه جهانی کم‌ترین مقدار و دامنه تغییرات نابرابری جنسیتی دست‌رسی به فرصت‌های آموزشی است، در مقابل، در شاخص دست‌رسی به فرصت‌های سیاسی، بیش‌ترین نابرابری مشاهده می‌شود. در این ارتباط، در حالی که میانگین برابری جنسیتی در فرصت‌های سیاسی برای کلیه کشورها در نمونه مورد بررسی ۰,۲۰ است، بیش‌ترین مقدار این شاخص در کشورهای غرب اروپا با ۰,۳۵ و کم‌ترین آن به کشورهای واقع در خاورمیانه و شمال آفریقا با ۰,۱۰ تعلق دارد. مقدار برابری در دست‌رسی به فرصت‌های سیاسی در سایر نقاط جهان عبارت است از:

- آمریکای شمالی ۰,۲۴
- اروپای شرقی و آسیای میانه ۰,۱۸
- آمریکای لاتین و کارائیب ۰,۲۳
- شرق آسیا و اقیانوسیه ۰,۱۵
- بخش پایینی صحرای آفریقا ۰,۱۹
- جنوب آسیا ۰,۲۱

جدول شماره ۵، آزمون فرضیات پژوهش را نشان می‌دهد. بر اساس نتایج، فرضیه نخست پژوهش تایید می‌شود و نرخ مشارکت اقتصادی زنان با شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی رابطه‌ای متوسط،

مثبت و کاملاً معنی‌دار دارد (SIG=۰,۰۰۰ و $F=۰,۵۰۸$). به عبارتی، با افزایش برابری جنسیتی و دست‌رسی زنان به فرصت‌های برابر، نرخ مشارکت اقتصادی آنان افزایش می‌یابد و برعکس.

بررسی نتایج دیگر فرضیات پژوهش حاکی از آن است در حالی که بین شاخص‌های نابرابری در فرصت‌های اقتصادی و فرصت‌های سیاسی با مشارکت اقتصادی زنان رابطه مثبت و معنادار وجود دارد، بین شاخص نابرابری در فرصت‌های آموزشی و مشارکت اقتصادی زنان رابطه بسیار ناچیز و غیرمعنادار وجود دارد. به عبارتی، فرضیات دوم و چهارم پژوهش نیز تایید و فرضیه سوم رد می‌شود. با توجه به آماره‌های توصیفی، توزیع مقادیر شاخص نابرابری در فرصت‌های آموزشی در بین کشورها از واریانس کم‌تری برخوردار است. به تعبیری، کشورها در کاهش نابرابری‌های آموزشی بین مردان و زنان دستاوردهای خوبی داشته‌اند. از این حیث، شاخص مذکور همبستگی معنی‌دار با تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی کشورهای نمونه مورد بررسی نداشته است.

این در حالی است که شاخص نابرابری در فرصت‌های اقتصادی رابطه‌ای قوی، مثبت و معنادار با نرخ مشارکت اقتصادی دارد (SIG= ۰,۰۰۰ و $r=۰,۶۰۴$). به عبارتی، با افزایش برابری دست‌رسی زنان به فرصت‌های اقتصادی نرخ مشارکت اقتصادی آنان افزایش می‌یابد و برعکس. همچنین، بین شاخص نابرابری در فرصت‌های سیاسی و نرخ مشارکت اقتصادی زنان رابطه‌ای مثبت و نسبتاً متوسط و معنی‌دار وجود دارد. یعنی با افزایش دست‌رسی زنان به فرصت‌های سیاسی مشارکت آنان در اقتصاد بهبود می‌یابد. هر چند به لحاظ آماری تاثیر نابرابری در دست‌رسی زنان به فرصت‌های سیاسی بر مشارکت اقتصادی آنان تایید شده است، به نظر می‌رسد شدت کم‌تر این رابطه نسبت به تاثیر شاخص نابرابری در دست‌رسی زنان به فرصت‌های اقتصادی، ناشی از دست‌رسی کم‌تر زنان به فرصت‌های سیاسی، حتی در کشورهای توسعه‌یافته است. بررسی مقادیر همبستگی زیر شاخص‌های نابرابری جنسیتی حاکی از آن است که بین این شاخص‌ها به لحاظ آماری همبستگی معنی‌دار وجود دارد.

جدول ۵- ماتریس همبستگی مشارکت اقتصادی زنان، نابرابری جنسیتی و ابعاد آن

متغیرها	نرخ مشارکت اقتصادی زنان	شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی	نابرابری در فرصت‌های اقتصادی	نابرابری در فرصت‌های آموزشی	نابرابری در فرصت‌های سیاسی
نرخ مشارکت اقتصادی زنان	۱	.۵۰۸ **	.۶۰۴ **	.۰۶۰	.۲۹۷ **
شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی	.۵۰۸ **	۱	.۸۰۹ **	.۵۸۳ **	.۷۳۶ **
نابرابری در فرصت‌های اقتصادی	.۶۰۴ **	.۸۰۹ **	۱	.۳۷۸ **	.۲۸۶ **

متغیرها	نرخ مشارکت اقتصادی زنان	شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی	نابرابری در فرصت‌های اقتصادی	نابرابری در فرصت‌های آموزشی	نابرابری در فرصت‌های سیاسی
اقتصادی	۰,۰۰۰	۰,۰۰۰		۰,۰۰۰	۰,۰۰۱
نابرابری در فرصت‌های آموزشی	۰,۰۶۰	۰,۵۸۳ **	۰,۳۷۸ **	۱	۰,۱۷۴ *
نابرابری در فرصت‌های سیاسی	۰,۰۴۸۰	۰,۰۰۰	۰,۰۰۰	۰,۰۳۷	۱
	۰,۲۹۷ **	۰,۷۳۶ **	۰,۲۸۶ **	۰,۱۷۴ *	۰,۰۳۷

** . Correlation is significant at the 0.01 level (2-tailed).
* . Correlation is significant at the 0.05 level (2-tailed).

مقدار بالایی هر سلول میزان همبستگی و مقدار پایینی سطح معنی‌داری است.

- نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی و نابرابری جنسیتی در فرصت‌های آموزشی (۰,۰۰۰) = SIG و (T= ۰,۳۷۸).

- نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی و نابرابری جنسیتی در فرصت‌های سیاسی (۰,۰۰۱) = SIG و (T= ۰,۲۸۶).

- نابرابری جنسیتی در فرصت‌های آموزشی و نابرابری جنسیتی در فرصت‌های سیاسی (۰,۰۳۷) = SIG و (T= ۰,۱۷۴).

همان‌طوری که مشاهده شد نابرابری جنسیتی در فرصت‌های آموزشی با نرخ مشارکت اقتصادی زنان همبستگی بسیار ناچیز و به لحاظ آماری غیرمعنادار داشت. این در حالی است که این شاخص با دیگر ابعاد شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی، یعنی ابعاد نابرابری اقتصادی و نابرابری سیاسی همبستگی به لحاظ آماری معنادار دارد. به تعبیری، تاثیر آموزش بر مشارکت اقتصادی زنان به صورت غیرمستقیم اتفاق افتاده است.

همان‌طور که ملاحظه شد نرخ مشارکت اقتصادی زنان با شاخص کلی فرصت‌های نابرابر جنسیتی، شاخص نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی و شاخص نابرابری جنسیتی در فرصت‌های سیاسی همبستگی‌های به لحاظ آماری معنی‌دار دارد. به عبارتی، میزان نابرابری جنسیتی در دست‌رسی به فرصت‌های اقتصادی و سیاسی بر مشارکت زنان در بازار کار تاثیر مثبت و معنی‌دار دارد. ولیکن، تاثیر نابرابری جنسیتی در فرصت‌های آموزشی بر مشارکت اقتصادی به لحاظ آماری معنی‌دار نیست. با این حال، نتایج تحلیل رگرسیون چند متغیره در جدول ۶ نشان می‌دهد که هر سه بعد نابرابری جنسیتی (اقتصادی، آموزشی و سیاسی) رابطه معنی‌دار با نرخ مشارکت اقتصادی زنان دارند. در ادامه، برای تبیین این همبستگی‌ها در جدول ۶ در پی شناخت بیش‌تر تاثیر انواع

نابرابری جنسیتی بر مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای نمونه مورد بررسی می‌باشیم. برای این منظور از آماره رگرسیون چند متغیره و تحلیل مسیر^۱ استفاده شده که تفسیر نتایج آن به شرح زیر می‌باشد. تحلیل مسیر برای آزمون مدل‌های علی به کار می‌رود و مستلزم تنظیم مدلی به صورت نمودار علی است (واس، ۱۳۷۶، ۲۲۲).

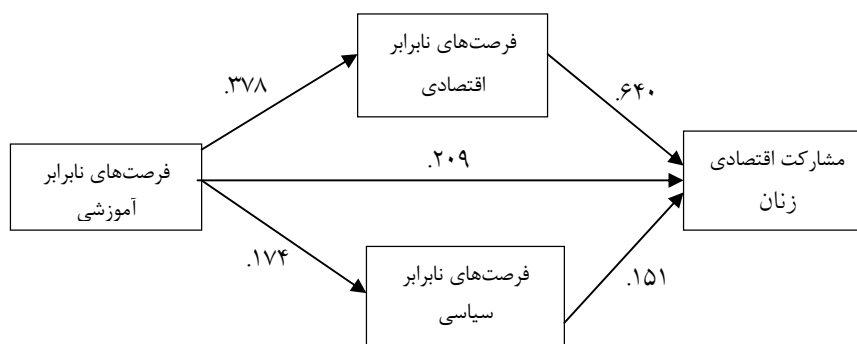
همان‌طور که در این جدول مشاهده می‌شود همبستگی متوسطی بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و انواع نابرابری جنسیتی ($R=0/647$) مشاهده می‌شود و با توجه به مقدار ضریب تعیین ($R^2=0/419$) معادله از قدرت تبیین کنندگی متوسطی برخوردار است. به عبارتی، حدود ۴۰ درصد تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای مورد بررسی توسط سازه نابرابری‌های جنسیتی تبیین و باقیمانده آن توسط متغیرهایی که در این پژوهش نیستند، تبیین می‌شود. این یافته به روشنی بر نقش تعیین‌کننده نابرابری جنسیتی به‌عنوان متغیری ساختاری بر مشارکت زنان در بازار کار تاکید دارد.

جدول ۶- تحلیل رگرسیونی چند متغیره نرخ مشارکت اقتصادی زنان

sig	t	β	b	
.۰۰۰	۸.۸۹۳	.۶۴۰	۷۵.۸۵۸	نابرابری در فرصت‌های اقتصادی
.۰۰۳	۲.۹۸۲	.۲۰۹	۴۸.۸۱۹	نابرابری در فرصت‌های آموزشی
.۰۲۷	۲.۲۲۹	.۱۵۱	۱۸.۵۶۲	نابرابری در فرصت‌های سیاسی
.۶۴۷				R
.۴۱۹				R ²
.۴۰۶				Adjusted R Square

همچنین، مقدار ضریب استاندارد (β) یا ضریب مسیر^۲ که مقدار تاثیر هر متغیر را تعیین می‌کند نشان می‌دهد که نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی نقش بیش‌تری در تبیین مشارکت زنان در بازار کار (۰/۶۴۰) دارد. رتبه بعدی در تبیین واریانس نرخ مشارکت زنان در بازار کار را نابرابری جنسیتی در فرصت‌های آموزشی (۰/۲۰۹) و در نهایت نابرابری جنسیتی در فرصت‌های سیاسی (۰/۱۵۱) برعهده دارند. با توجه به نتایج بالا، در این مرحله با استفاده از تحلیل مسیر، مدل ساختاری رابطه بین متغیرهای مستقل و وابسته به شرح شکل ۲ ترسیم می‌شود.

1. path diagram
2. path co-efficient



شکل ۲- تحلیل مسیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان و ابعاد فرصت‌های نابرابر جنسیتی

در نهایت و با محاسبه تاثیر غیرمستقیم نابرابری جنسیتی در فرصت‌های آموزشی (۰/۲۶۸) بر متغیر وابسته، تاثیر کلی (مستقیم و غیر مستقیم) این نوع از نابرابری جنسیتی بر مشارکت زنان در بازار کار افزایش و به ۰/۴۷۷ می‌رسد. به عبارتی، در مدل حاضر، نابرابری جنسیتی در فرصت‌های آموزشی علاوه بر تاثیر مستقیم بر مشارکت زنان در بازار کار، از طریق نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی و نابرابری جنسیتی در فرصت‌های سیاسی هم‌افزایی ایجاد می‌کنند.

نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادها

مشارکت اقتصادی زنان از حیث پیامدها و علل مترتب بر آن مقوله‌ای اقتصادی- اجتماعی است. امروزه، مشارکت اقتصادی زنان به حدی اهمیت یافته که مقدار این شاخص، تعیین کننده جایگاه توسعه‌ای کشورها در رتبه‌بندی‌های بین‌المللی است و براساس پژوهش‌های متعدد این گفتار مستند و شاخص شده است. از بعد اجتماعی نیز مشارکت اقتصادی و اشتغال زنان مهم است و نقصان عملکردی آن علاوه بر نظام اجتماعی، کنشگران (زنان) را نیز با چالش‌های اجتماعی و روان‌شناختی مواجه می‌کند.

بررسی داده‌های مشارکت اقتصادی کشورهای مختلف و واکاوی ادبیات موضوع ذهن را به این سمت رهنمون می‌سازد که این پدیده اقتصادی، علاوه بر عوامل اقتصادی از عوامل غیراقتصادی نیز متاثر است. از همین منظر، پژوهش حاضر به بررسی نقش نابرابری جنسیتی بر مشارکت اقتصادی زنان به عنوان یک سازه غیراقتصادی پرداخت.

در این پژوهش مشارکت اقتصادی پایین زنان، خود نوعی نابرابری جنسیتی است که در ارتباط با نابرابری‌های جنسیتی دیگر قابل تحلیل است. به عبارتی، فرضیه کلی پژوهش حول تاثیر بررسی فرصت‌های نابرابر جنسیتی؛ آموزشی، اقتصادی و سیاسی بر مشارکت اقتصادی زنان است. براساس نتایج، در این پژوهش فرصت‌های نابرابر جنسیتی و ابعاد آن همبستگی متوسط به بالایی با مشارکت اقتصادی زنان دارد. به گونه‌ای که برابری جنسیتی یا برابری فرصت‌ها، مشارکت زنان در بازار کار را افزایش و برعکس کاهش می‌دهد. با این حال، بر اساس روابط دو متغیره نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی و فرصت‌های سیاسی همبستگی معنی‌دار با نرخ مشارکت زنان در بازار کار دارد، ولیکن این قضیه درباره مشارکت آموزشی معنادار نیست. به نظر می‌رسد شیوع و عمومیت آموزش‌های پایه و تکمیلی برای زنان در کشورهای جهان، واریانس تغییرات این متغیر را محدود و در نتیجه ارتباط دو جانبه آن با متغیر وابسته را غیرمعنی‌دار ساخته است. با این حال، این امر به معنای کاهش اهمیت و اثرگذاری متغیر آموزش در مشارکت اقتصادی زنان نیست، بلکه نقطه تاثیرگذاری این متغیر و سطح آن جابه‌جا شده است. از این رو، تحلیل مسیر صورت‌گرفته نشان می‌دهد که آموزش همچنان مهم و کلیدی است و بعد از متغیر نابرابری جنسیتی در فرصت‌های اقتصادی، بیش‌ترین سهم را بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان دارد و این متغیر هم به صورت مستقیم و هم به صورت غیرمستقیم بر متغیر وابسته اثرگذار است. در مجموع فرصت‌های نابرابر جنسیتی (اقتصادی، آموزشی و سیاسی) حدود ۴۲ درصد تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای نمونه مورد بررسی را تبیین می‌کند. از حیث روش‌شناختی و آماری این عدد نشانگر قدرت تبیینی بالای سازه نابرابری جنسیتی و مدل پیشنهادی پژوهش است.

در مقام مقایسه؛ دستاوردهای این پژوهش با فرضیه کلی باس و اسپیلمن (۲۰۰۶) که بر نقش نابرابری‌های جنسیتی در دلسرد کردن زنان از جست‌وجوی کار تاکید می‌کند، همخوانی دارد. همچنین، یافته‌های صفایی‌پور و زادولی زاده (۱۳۹۵) که بر نداشتن سرمایه توسط زنان و مامن و پاکسون (۲۰۰۰) و وایت‌هاوس (۱۹۹۲) که بر نابرابری در دست‌مزد به‌عنوان معرف‌هایی از فرصت‌های نابرابر اقتصادی که بر مشارکت اقتصادی زنان تاثیرگذارند، همخوانی دارد. همچنین، یافته‌های کاوند و همکاران (۱۳۹۰)، پاکوبا (۲۰۱۰) و کلس و لامنا (۲۰۰۹) که بر نقش سطح تحصیلات زنان بر مشارکت اقتصادی آنان تاکید دارند، در این مقاله در بعد فرصت‌های نابرابر آموزشی مستند شده است. این در حالی است که تاکید صفایی‌پور و زادولی زاده (۱۳۹۵) بر فقدان نهادهای سیاسی مشارکتی نیز به نوعی با فرصت‌های نابرابر سیاسی همخوانی دارد.

بنابراین، با ذهنیت شکل‌گرفته از یافته‌های پژوهش و با هدف بهبود و ارتقای مشارکت اقتصادی زنان در مسیر توسعه اقتصادی و تعالی نظام اجتماعی پیشنهادی زیر ارائه می‌شود:

- برجسته‌سازی جایگاه زنان در مناسبات اقتصادی و این‌که ورود گسترده زنان به فعالیت‌های اقتصادی رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی جوامع را به دنبال دارد.
- از آن جایی که کانون نخست نابرابری‌های جنسیتی خانواده است، شایسته است نهادهای سیاست‌گذار فرهنگی از مکانیزم‌های آموزشی و تربیتی در تعدیل نابرابری‌های جنسیتی در فرایند جامعه‌پذیری نسل کودکان، نوجوانان و جوانان به‌عنوان نیروی کار آینده کمک بگیرند.
- از آن جایی که عمده فعالیت زنان در بخش‌های آموزشی و بهداشتی است، این امر فرصت‌های اشتغال زنان را محدود می‌کند. شایسته است بستر فعالیت بیش‌تر زنان در بخش‌های مختلف به‌ویژه بخش خدمات که ظرفیت بالایی برای اشتغال زنان دارد، فراهم شود. محدودسازی فرصت‌های اشتغال برای بانوان باعث به حاشیه راندن آنان، دل‌سردی از موفقیت در ورود به بازار کار و در نتیجه کاهش مشارکت اقتصادی می‌شود.
- افزایش سهم زنان در پست‌های سیاسی و مدیریتی. با توسل به نظریه دیدگاه، زنان بهتر و همدلانه‌تر قادر به درک مسائل خودشان هستند. بنابراین، وجود زنان در موقعیت‌های عالی مدیریتی، سیاسی و قانون‌گذاری به‌عنوان یک فرصت می‌تواند در سیاست‌گذاری‌ها و بهبود شرایط بازار کار زنان موثر باشد.
- توسعه آموزش و مهارت‌های تخصصی و حرفه‌ای جدید با هدف کاهش نابرابری جنسیتی در آموزش و مهارت
- حمایت قانونی و بهینه از حقوق کارگران زن، به ویژه زنان باردار و دارای فرزند خردسال با هدف افزایش امنیت شغلی و ماندگاری آنان در بازار کار
- وضع قوانین و اعمال نظارت بر رعایت عدالت در دست‌مزد و سایر حواشی بین زنان و مردان در محیط کار
- افزایش تسهیلات و تخصیص سرمایه در اختیار زنان کارآفرین
- رقابتی کردن بازار کار و رعایت اصل شایسته‌سالاری

منابع

- آبوت، پاملا، والاس، کلر (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران، نشر نی.
- سفیری، خدیجه (۱۳۷۷)، *جامعه‌شناسی اشتغال زنان*، تهران، موسسه فرهنگی انتشارات تبیان.
- سن، آمار تیا (۱۳۹۱)، *اندیشه عدالت*، ترجمه احمد عزیزی، تهران، نشر نی.
- علی‌نژاد، منوچهر (۱۳۹۲)، *تحلیل جامعه‌شناختی کنش‌های اقتصادی آذری‌زبان‌ها*، پایان‌نامه دکتری در دانشگاه تهران.

- غفاری، غلامرضا و نیازی، محسن (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی مشارکت*، تهران: نشر نزدیک.
- کاوند، حسین و همکاران (۱۳۹۰)، نقش جنسیت در مشارکت اقتصادی و عوامل موثر بر اشتغال زنان در ایران، *سیاست‌گذاری اقتصادی*، سال سوم، شماره ششم، پاییز و زمستان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صیوری، تهران: نشرنی.
- لرنز، دانیل (۱۳۸۳)، *گذر جامعه سنتی: نوسازی در خاورمیانه*، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- واس، دی. ای. د (۱۳۷۶)، *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- وبر، ماکس (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.
- شکریگی، عالیه (۱۳۹۶)، بررسی نابرابری جنسیتی و عوامل مرتبط با آن در بین زنان شهر بوکان و میاندوآب، *پژوهش‌نامه زنان*، سال ۸، شماره ۳: ۴۷-۶۷.
- مرادی، نوراله و همکاران (۱۳۹۱)، "بررسی ارتباط بین نابرابری جنسیتی با شکاف جنسیتی امید به زندگی سالم"، *فصلنامه پژوهش اجتماعی*، سال ۴، شماره ۱۶.
- صفایی‌پور، مسعود، زادولی خواجه، شاهرخ (۱۳۹۵)، تحلیلی بر موانع مشارکت اقتصادی زنان در ایران (نمونه موردی کلان شهر تبریز)، *دو فصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه*، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان، صفحات ۸۵-۶۳.
- ملک‌زاده، فهیمه (۱۳۹۲)، *تأثیر جنسیت بر اشتغال زنان*، تهران: جامعه‌شناسان.
- همتی، رضا و مکتوبیان، مریم (۱۳۹۲)، "بررسی وضعیت نابرابری جنسیتی در میان کشورهای منتخب خاورمیانه: با تأکید بر جایگاه ایران"، *پژوهش‌نامه زنان*، سال ۴، شماره ۲: ۱۱۵-۱۴۲.
- یونگ، الکه د (۱۳۹۰)، *فرهنگ و اقتصاد*، ترجمه سهیل سمی و زهره حسین‌زادگان، تهران: نشر ققنوس.
- Busse, Matthias & Spielmann, Christian (2006), "Gender Inequality and Trade", *Review of International Economics*, 14(3), 362-379.
- Cagatay, Nilufer & Ozler, Sule (1995), "Feminization of the labor force: The effects of long-term development and structural adjustment", *World Development*, Volume 23, Issue 11, November 1995, pp. 1883-1894.
- Clark, Roger D. & Ramsbey, Thomas W. & Adler, Emily S. (1991), "Culture, Gender, and Labor Force Participation: A Cross-National Study", *Gender and Society*, Vol. 5, No. 1, pp. 47-66.
- Elson, Diane (1999), "Labor Markets as Gendered Institutions: Equality Efficiency and Empowerment Issues", *World Development* Vol. 27, No. 3, pp. 611-627.
- Grant, Monica J. & Behrman EHRMAN, JERE R. (2010), "Gender Gaps in Educational Attainment in Less Developed Countries", *Population and Development Review* 36 (1): 71 - 89.

- Iversen, Torben & Rosenbluth, Frances (2008), "Work and Power: The Connection between Female Labor Force Participation and Female Political Representation", the Annual Review of Political Science, 11:479-95.
- Klasen, Stephan & Lamanna, Francesca (2009), "The Impact of Gender Inequality in Education and Employment on Economic Growth: New Evidence for a Panel of Countries", Feminist Economics, 15:3, 91-132.
- Mammen, Kristin & Paxson, Christina (2000), "Women's Work and Economic Development", Journal of Economic Perspectives, Volume 14, 141-164.
- Khitarishvili, Tamar (2016), Gender inequalities in labour markets in Central Asia, Research Scholar, Levy Economics Institute of Bard College
- Ridgeway, Cecilia L. (1997), "Interaction and the Conservation of Gender Inequality: Considering Employment, American Sociological Review, and Vol. 62:218-235.
- United Nations (2010), *Measuring the Economically Active in Population Censuses: A Handbook*, New York: United Nations.
- Whitehouse, Gillian (1992), *Legislation and Labour Market Gender Inequality: An Analysis of OECD Countries*, Work Employment Society, 6: 65.
- World Economic Forum (2017), *The Global Gender Gap Report 2017*, committed to improving the state of the world.
- Yakubu A. (2010). "Factors Influencing Female Labor Force Participation in South Africa in 2008". *The African Statistical Journal*, Volume 11, November.